


۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	فتن الروضه	
مؤلف	عبدالحکیم بن محمد کلینی	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۷۶۷۰
شماره قفسه	۱۶۵۰۵	



خدای تعالی  
 اینم به محرم کرم و وار  
 قرآن ششم و یک روز  
 ششم و سه روز نیمه  
 تا حال به این درجه رسیدیم  
 و اینها ملا و بلاست











و محبت و دوستی و در میان آن احادیث و اسباب و زاری  
و مصیبت ایشان آنچه آن در نظرت مذکور خواهد شد که آن حضرت در دل  
وستان بر زخم سیل است خونین از دیده نشیمن جاری نماید و در مصیبت  
و بلا و محبت که نسبت بآن بر گردید درگاه است روی داده نامعلوم  
که آن حضرت از اهل ظلم و طغیان روی نموده از بد و بچار عالم چشمی بر نهاده و کوفی  
نشسته و تحمل این همه بلا بجهت تحصیل نجات عاصیان بود چنانکه بعد از این  
معلوم خواهد شد پس چادر که لاف محبت و حسن مزین هرگز از ذکر این مصیبت  
غافل نبود همیشه گریه و زاری و نوحه و بیقراری و شکستن خون از دیده جاری نموده  
نقد جان در راه ایشان نشانار کند **فصل اول** در ذکر فضایل و مناقب و اوصاف  
نهر شریف المرسلین و خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف آن  
و مناقب آن بزرگوار در زوادی و ابصار کاشمش از ابعاد انوار و ذکر آن  
مستغنی از بیان و موجب تکرار است نهایت بجهت تمییز و برکت نمونه از فرد  
در مقام ظهور و زاری در دم تاخه بغیر می رسد و این مختصر به شرف مناقب آن  
کائنات شرف ساریم **محمد** این حدیث **محمد** یقیناً است **لکن** حدیث مخالفی  
نمیخورد چگونه فصل آن سر در عالم بر حدیث از احادیثی آدم حق میزند و حال آنکه  
بسته المرسلین و خاتم النبیین در حدیثی که لایکین و شرف المذنبین و جبرئیل علیه السلام

و است

و محبت و دوستی و در میان آن احادیث و اسباب و زاری  
و مصیبت ایشان آنچه آن در نظرت مذکور خواهد شد که آن حضرت در دل  
وستان بر زخم سیل است خونین از دیده نشیمن جاری نماید و در مصیبت  
و بلا و محبت که نسبت بآن بر گردید درگاه است روی داده نامعلوم  
که آن حضرت از اهل ظلم و طغیان روی نموده از بد و بچار عالم چشمی بر نهاده و کوفی  
نشسته و تحمل این همه بلا بجهت تحصیل نجات عاصیان بود چنانکه بعد از این  
معلوم خواهد شد پس چادر که لاف محبت و حسن مزین هرگز از ذکر این مصیبت  
غافل نبود همیشه گریه و زاری و نوحه و بیقراری و شکستن خون از دیده جاری نموده  
نقد جان در راه ایشان نشانار کند **فصل اول** در ذکر فضایل و مناقب و اوصاف  
نهر شریف المرسلین و خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف آن  
و مناقب آن بزرگوار در زوادی و ابصار کاشمش از ابعاد انوار و ذکر آن  
مستغنی از بیان و موجب تکرار است نهایت بجهت تمییز و برکت نمونه از فرد  
در مقام ظهور و زاری در دم تاخه بغیر می رسد و این مختصر به شرف مناقب آن  
کائنات شرف ساریم **محمد** این حدیث **محمد** یقیناً است **لکن** حدیث مخالفی  
نمیخورد چگونه فصل آن سر در عالم بر حدیث از احادیثی آدم حق میزند و حال آنکه  
بسته المرسلین و خاتم النبیین در حدیثی که لایکین و شرف المذنبین و جبرئیل علیه السلام

و است

و محبت و دوستی و در میان آن احادیث و اسباب و زاری  
و مصیبت ایشان آنچه آن در نظرت مذکور خواهد شد که آن حضرت در دل  
وستان بر زخم سیل است خونین از دیده نشیمن جاری نماید و در مصیبت  
و بلا و محبت که نسبت بآن بر گردید درگاه است روی داده نامعلوم  
که آن حضرت از اهل ظلم و طغیان روی نموده از بد و بچار عالم چشمی بر نهاده و کوفی  
نشسته و تحمل این همه بلا بجهت تحصیل نجات عاصیان بود چنانکه بعد از این  
معلوم خواهد شد پس چادر که لاف محبت و حسن مزین هرگز از ذکر این مصیبت  
غافل نبود همیشه گریه و زاری و نوحه و بیقراری و شکستن خون از دیده جاری نموده  
نقد جان در راه ایشان نشانار کند **فصل اول** در ذکر فضایل و مناقب و اوصاف  
نهر شریف المرسلین و خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف آن  
و مناقب آن بزرگوار در زوادی و ابصار کاشمش از ابعاد انوار و ذکر آن  
مستغنی از بیان و موجب تکرار است نهایت بجهت تمییز و برکت نمونه از فرد  
در مقام ظهور و زاری در دم تاخه بغیر می رسد و این مختصر به شرف مناقب آن  
کائنات شرف ساریم **محمد** این حدیث **محمد** یقیناً است **لکن** حدیث مخالفی  
نمیخورد چگونه فصل آن سر در عالم بر حدیث از احادیثی آدم حق میزند و حال آنکه  
بسته المرسلین و خاتم النبیین در حدیثی که لایکین و شرف المذنبین و جبرئیل علیه السلام

و محبت و دوستی و در میان آن احادیث و اسباب و زاری  
و مصیبت ایشان آنچه آن در نظرت مذکور خواهد شد که آن حضرت در دل  
وستان بر زخم سیل است خونین از دیده نشیمن جاری نماید و در مصیبت  
و بلا و محبت که نسبت بآن بر گردید درگاه است روی داده نامعلوم  
که آن حضرت از اهل ظلم و طغیان روی نموده از بد و بچار عالم چشمی بر نهاده و کوفی  
نشسته و تحمل این همه بلا بجهت تحصیل نجات عاصیان بود چنانکه بعد از این  
معلوم خواهد شد پس چادر که لاف محبت و حسن مزین هرگز از ذکر این مصیبت  
غافل نبود همیشه گریه و زاری و نوحه و بیقراری و شکستن خون از دیده جاری نموده  
نقد جان در راه ایشان نشانار کند **فصل اول** در ذکر فضایل و مناقب و اوصاف  
نهر شریف المرسلین و خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف آن  
و مناقب آن بزرگوار در زوادی و ابصار کاشمش از ابعاد انوار و ذکر آن  
مستغنی از بیان و موجب تکرار است نهایت بجهت تمییز و برکت نمونه از فرد  
در مقام ظهور و زاری در دم تاخه بغیر می رسد و این مختصر به شرف مناقب آن  
کائنات شرف ساریم **محمد** این حدیث **محمد** یقیناً است **لکن** حدیث مخالفی  
نمیخورد چگونه فصل آن سر در عالم بر حدیث از احادیثی آدم حق میزند و حال آنکه  
بسته المرسلین و خاتم النبیین در حدیثی که لایکین و شرف المذنبین و جبرئیل علیه السلام

و است



شبانها و کوفته چو لاله میکرد و با وجود یکسختی نمود به عورتش و چون اظهار کلمه نمیکرد  
نمود همه خلایق در مقام اذیت او و آنکه انواع لذتها و مشقتها باور رسانیده  
جعی او را سحر و جوی او را کاذب و کوهی ویرانچون خوانند و مآدمه و بغیر از  
علی ایضا مطالب است و در آنچه کوی کس با او ایمان خیال دارد و از کفار که قنایت نداشت  
و اذیت با او رسانند و در میان او و بعضی خانه داشت که به ترس و خلاق بود و نسبت  
بوی یکی عصبه و یکی بوی لوزن او حقایق لطیفه خارج کردی و بر سر راه آن حضرت سختی  
و چون آنجا رسید آن راه را برای نماز رفتی آن خمار باز بر جیدی و بکنار ریختی و به  
بخت میفرمودی که این چنین نوع همایلی است که با من کنند و آن حضرت در میان راه  
نذاکره که قولوا لا اله الا الله تعالی یعنی کلمه توحید بر زبان جاری  
نماید که از شوی و ابوالسخت بر میشت و بر او میزد تا عجب آن حضرت چون آلوده  
مشت و میگفت بخیر این که آب گوشت میکند و چند بار گفت که آن حضرت را گفته  
و بسیار زنده ملعون را در آن حضرت میگردد و دی بجای که نفس آن حضرت گرفته  
و روزی ابو جمل ناچار بجز آنکار را که از او میخواست را گرفته و بر زمین افتاده  
و آنقدر را در آنکه بخت نواز او خون جاری شد در آنوقت حمزه هم آن حضرت  
بشارت رفت بود ابو طلحه در خانه نبود و چون حمزه از کار برگشت و بغایت  
گرسنه بود و از شش طعمی بخت میخواست کرد و چون حمزه نگاه بر زشت کردید

که میکند

که میکند حمزه گفت چرا که میکند آن گفت چرا که نمیکند که بخت با نور دیده  
برادرش کرد و کسی هیچ بختی بکسی و از آنکه گفت حال آنفلان که حمزه کرمان  
از جابر بن حنیس ابطلح حضرت رفت چون دهنل مسجد احرام شد دید که حضرت در پیش  
خانه کعبه نشسته و سر برافراشته و نماز خوانده و گفت ای علی که ای برادر زاده چو آنجا  
حضرت آه بر در اذول بر کشید و آب از دیده مبارک جاری کرد و گفت بگذر از  
کسی که بدی و نه مادی و نه یاری و نه غم خواری و نه ناهم چو آن حمزه آن سخن  
نشنید بپا داشت و در طلب ابو جمل رفت آن ملعون را با جموعی از طاعین دیگر از ایام  
و در آن فریض بر خورده عتاب بسیار پاشان کرده و دشنام داد و کلام کرد و در آن  
دشت که بر سر ابو جمل ملعون رده که سرش را بپا داشت و چون آن حضرت تمام آنجا رسید  
چند تنها که در غزوات با آن فخر کائنات رسید از آنجا که در جنگ اند بود و چهار نفر از  
کفار و عجم بودند که آن حضرت را بقول رسانند و قضا را شکست بر لشکر اسلام و افش  
و هر یک از مسلمین بگویند افکاره بودند و آن حضرت با معصومه طبعه در گوشه ایستاده  
بودند و آن چهار نفر بر سر راه آن حضرت ایستاده و در شکست باران کردند و در شکست  
بخت مبارک او را شکست که خون از محاسنش بر پشت جاری شد و حضرت آن خون را  
بر روی چو پاک میکرد و میفرمود که اگر فطره از آن بر زمین رسد بر این خدا نیست  
بر این زمین نازل شده و با وجود حال که این فرمود الکیتم اهل بیت خودم فانیتم

که حرام است بر من دیدن روی او تا روی پیغمبر را بینم و چند قدم دیگر رفت پس فرمود  
در میان خاک و غوغا افتاده دید که هنوز زرقعی از نبات باقی بوده و چون  
مادر او دید گفت ای مادر زهر خور ای که مشتاق دیدم و از خودم زمانه پیشتر منبتی که دیدم  
آخرین است آن زن گفت بجان مادر ای عزیز مادر ای شهید مادر مادر است و در حجره آنست  
و از فراق توانا آن فاطمه دختر رسول خدا در شطارت کعبه و پیش مادر اسلام و من  
هنوز پدرش را ندیده ام بجان مادر معذوم دار که فرصت نشستن ندارم پس آن زن  
پسر را بآن حال بگذاشت و بیامد تا بپای کعبه خفته دید که کعبه عالم در پای استاده  
و صحابه در راه او جمع شده زن بشتر آمد و سلام کرد و در قدم آن حضرت افتاد و گفت  
یا رسول الله پدر و پسر و برادر تمام اجداد و قبیله و عشیره من فدای تو یا رسول الله  
آورده ام و حالت او را تمامی بعضی حضرت را بنام حضرت فرمود این زن باز کرد  
و سلام را با او رسانیده بر روی او بر زمین برانگشت و مادرش را از آن حضرت  
برای فاطمه آورد و گفت بخیر کسی که پدرت دیدم در پای علم استاده و صحابه و جواد  
او صفی و مؤمن و پیر فاطمه گفت که پدرم بر آن آنچه مرده که با فاطمه از آن زیارتان  
زن او را پیشتر گفته نزد پیغمبر آورد و حضرت فاطمه را دید چند قدم پیشتر ایستاده  
در کنار رفت و نواز شد و فاطمه بسیار گریست پس پیغمبر دست پدر عذر کرد که  
ای پدر بر زکوات من باین زن مرده که با فاطمه کردم و تفرقه شد از این از فاطمه

لا یقولون یعنی یا خدا یا این قوم را هدایت کن که ایشان آنچه نسبت بمن میکنند  
آنچه میگویند و مادر میفرستد و محجوب و محسوس مبارک او را از هر یک شکست  
بگذاشت و در میان مبارکش را شکست و یکی از آن طاعین شمشیر و ابوالسخت آن حضرت  
آن حضرت خود را در مکان آنحضرت از نظر مردم پنهان شد آن طاعین کان کرد که  
آن حضرت نشسته بر سر قوم خود را فرموده دادند که کار خود را بستم و ای طاعین باو از این  
گفت الا آن شخص آنقدر قتل یعنی بگوید که محسوس شده و آن آواز میسر رسیده  
و چون فاطمه آن آواز شنید بر پیوسته و افتاد و در میان آب بر روی او زده تا بهوش آید  
و فریاد بر کشید که و آستانه و چنان بزار میگفت که کسی طاعت استماع آن نبود پس  
چادری بر سر او زده و او را در دامن خود نگاه داشتند و از فاطمه یعنی در میان باو رسیده  
گفت ای دختر من که بپوشیده ام و فاطمه گفت میخواهم نزد پدرم روم و دوست رفقا را هم آن  
گفت ای جان تو ن قیامت تو را اینجا تو قفس کن تا من روم برای تو خبر بیاورم پس فاطمه  
در سایه دیواری بادی پیغمبر را گرفت و بآن زن گفت چون پدرم را ببینی سلام  
مرا بگو و بپا بپوشد و بعضی بر سر آن زن بپوشد و آن زن در آنجا و آن زن در آنجا  
گاه گیسو هر که را میدید بر سر او میپوشید اما آن زن را پدری و برادر و برادر بود  
که همراه پیغمبر میرفت و چون در آنجا رسید میان آنکه گاه نقش بر او زده و دید که در میان  
خاک و خون و غلغله آن زن پاک اعتقاد بر هم گذاشته و از آنجا در گذشت و با وجود میگفت

که حرام است



چهارمین ای زن گفت یا رسول الله از غایب همان خواهم که خبری قیامت از تو بشنوم  
نکته حضرت غایب گفت ای رسول خدا اگر او بشناسد من در روز قیامت با او بدرست  
نکته ارم اگر زن از این دیو بگفت پس عرض کرد یا رسول الله اجازه ده که بر سر کشه کان  
خود درم که غریبه بکشد حضرت اورا اجازه داد **و انچه** مصیبت و بلا که از برای  
آنحضرت بودی داده مصیبت آنست که بعد از وفات آنحضرت ارم نموده  
از غصه خلافت و تغییرین و نهایت خلقت و اوصیای آنحضرت و سایر اولاد  
و اهل بیت طایفه ای که حضرت جبرئیل هر یک از اینها را بعضی حضرت رسالت  
و آنحضرت صادق روایت که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و حی و ارم  
که آنحضرت ابتداء و محال میکنم تو را ایستاده بمانم که صبر تو در چه مرتبه است **اول**  
آنکه خود و عیال خود را گرسنه و از محتاجان است خود را بر خود محبت بکنی  
و قوت خود را بایست آن دیو حضرت عرض کرد که من رفیق با من و تو رفیق صبر از تو  
میخواهم **دوم** آنکه بر تکلیف اندازی نیست هر گزنی و با کافران چهار کتی و جان خود را  
در راه من بدل کنی حضرت نیز باین رضی شد و از خود انوفیق صبر طلب نمود **سیم**  
آنکه بعد از آنکه اهل بیت تو مصیبتها و محنتهای بسیار رسیده و باید تو جمع  
اینها را رضی بشوی و شکر از خدا آوری **آقا** برادر است عمار بعد از آنکه اویت بسیار  
نموده رسیده و غصه و غم و اندوه و دلشمان بگردن او کرده و او را از خانه برداشته

نواهند

خواهند کشید که شمر در خانه او نواهند در در محراب نماز خیزد و نواهند  
که محاسن از خون سر او خضاب خواهند شد و بان ضربت ملاک خواهند شد **آقا**  
و خرقه و خاکی پس بعد از تو مطلوب خواهند شد و او را از میراث محروم خواهند نمود  
و حق او را غصب کنند و با اذن او دخل خانه او شوند در در شکم او نواهند  
و فرزند او که محسن نام شده سقط شود و در دست ضربت شهید شود **آقا**  
و فرزند تو حسن بن حسین را بزرگتر شهید کنند و پاری بکشد او را خلعت فرود  
بریزد و حسین را به یار غریب خواهند طایفه و او را در صحرائی که بلا باشد  
سرا ز قضا بکشند و فرزند او و برادران و اقوام و یاران او را در برابر او  
کشیدند و خیمه او را غارت کنند و اهل بیت او را اسیر نمایند و بجان بیهوش  
بافروند پس بعد از آنکه بر مطلوب او رسید جمیع اهل کسان و زمینها را بخواهند که در حضرت  
رسول کاین طایفه کشند گفت انان الله و انان الله و چون خدا با حکم تو را  
نسیب کردم و بقضای تو رضی شد تو رفیق صبر از تو میخواهم بر حقیقتا فرمود **آقا**  
برادر تو عمار را بخواهی او در نزد ما نیست که در قیامت طایفه و زنج و بهشت  
بخواهد تمام تار که را بخواهند داخل بهشت کنند و که را بخواهند داخل جهنم کنند و در قیامت  
چنان چشمانی بوی دهیم که هر که ذره حجت او در دل داشته باشد از جهنم برون  
آورده و داخل بهشت کنند و خوش کوثر را باده کند ارم که دست خود را بر اسیراب

و ارم از این حد استخوانند تا در لب تو خورم و زین رسیده بر آنحضرت بجا حضرت  
نمود و اصحاب از روی جمع شدند بر آنحضرت فرمود و صیت میکنم شمار با بقوی  
و بریز کار و می ترسم شمار از غضاب الهی و شمار را بخورم و چون اصحاب را  
معلوم شد که آنحضرت در آنجیکه بیکبار یکی بگریه در آمدند و گفت یا رسول الله  
وقت رحلت نمایی خواهی بود و حضرت فرمود ای یاران وقت فراق زدیست  
ای حاضران اسلام را با شما بعد از من برسانید و بگوئید که بر روی من است  
تار و ز قیامت از جمله عذابهای قیامت سالم باشد تا چند روز بجا من بگذرد  
کرد و بگوید که از برای نماز مسجد توانست رفت و چون مهاجر و نصاری بحالت بیرون  
بدر خانه حضرت میگردند و هدیه میگیرند و زاری ایشان با وجع غلام بر سر میگذارد  
نمی دانم که کار با چاره کان بعد از من بجا خواهد رسیده و چون هدیه میگیرند ایشان  
بکوشش حضرت رسیده با بود و در وقت وفات تا ناله عاتقه مبارک بر سر است  
و یکدیگر بر سر حضرت امیر المؤمنین و فصل این عیش کرده بمنقت تمام میگردند  
و بر پایه اهل بیت است و صلی الله علیه و آله و سلم را و چون غم و فتنای الهی بجا  
آورد پس فرمود ای یاران چنان میگویم که از میان شمار فرستادم و چون از میان  
شمار بفرستادم و فرستادم که در دل از من جدا میشوند و رعایت اهل بیت مرا  
بجا آورید و از گفته ایشان متخلف کنید پس فرمود ایها اکس چگونه پیغمبری

در میان







بلند کردیم که بر ناله زید گرفتیم آنکه و الم سبب از آن بمن رسید اکنون میخواهم  
قصه کنم حضرت فرمود که آنکه از خود خبر بگو ای خردمند ای سواد که این  
خبر بگو با حضرت آنکه از من قصه دنیا را بگو دست دردم از قصه آخرت  
که در نزد ملائکه معربین و در بنمایار سلیمان بنده بر حضرت ملائک را طلبه و فرمود که  
عصای عمره را نزد فاطمه بیاورد و اگر بسیار ملائک چون به رخا نه رسید باز بیاورد گفت  
استلام علیکم یا ابی طالب و بپوشید فاطمه جواب داد ملائک گفت ای فاطمه بدست  
بر منم مردم را دروغ میکند و حکایت سواد را عرض کرد حضرت فاطمه که حکایت دروغ  
نخستین و شرع فغان بر آورد و فرمود ای ملائک از من بگو که این سخن را بگویم  
رحم کند که بسیار است ملائک عصارا گفته جمیع آنکه حضرت فاطمه را غور حسنین را  
ردانه میگوید که خوش خود تازان بخورند با تو چون ملائک عصارا میگوید آورد مردم  
آن عصارا دیدند یکی یکبار بفرغان و در آنکه در ده بگریه بلند کردند حضرت  
فرمود ای سواد که این خبر و قصه کن آنکه بسیار بر دست و نزدیک میگویم که  
در آنوقت غلغل از مردم که گوش انسان مانند آن که از شنیده بود در یک  
از صحابه پیش سواد می آمدند و می گفتند ای سواد بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
که بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
تازان بر شامان برای من بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو

و خود خوان

و خود خوان و با کسوان بر ایشان خود را بر روی خود بزرگوار خود بزرگوار گفتند  
ای سواد هر یک از ما را صدها زبان بزن و متعجب بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
طاقت تازان نه از دست حضرت ایشان را در گرفت فرمود با جانان جانان تازان  
من زدم و قصاص از شما بکنم بر حضرت فرمود ای سواد قصاص کن سواد گفت یا ابی طالب  
و قتی که شما تازان را بر کتف من زدید کتف من بر من بود شاید کتف خود را بر من بکنید  
بر حضرت در اعانه مبارک را از ایشان گرفته و پیرا من مشک بواز بدن نواز  
نمود و کرد در آنوقت فغان و خود شرم ملائک و کرد و از ای از صحابه بلند شد  
ایچون سواد را نظر بر کتف مبارک حضرت افتاد بر کتف دست و مهر نبوت بگریه  
در روی خود را بر بدن مبارک آنحضرت بایستد و گفت یا رسول الله دست سواد بر بدن مبارک  
که تازان بر شانه عرض من آن بود که مهر نبوت بپوشم و بدن مبارک شامان  
مهر کنم چرا که از شما شنیده ام که فرموده اید که من هستم جلیلی که تحت القادر  
یعنی هر که بپوش بدن من شامان شرف فرخ با و نرسد و چون وقت رحلت شامان  
نزدیک شد بود ترسیدم که از این فقیه محروم شوم بر حضرت فرمود عاگرد  
از من فرود آمد ام سلمه گوید در آنوقت من در منزل آنحضرت بودم دیدم ستم  
سخنی با برادر دکار میگوید چون گوشم اشتیاق شنیدم که میگوید الهی است ای سواد  
و از آنشروان نجات ده و حساب قیامت بر ایشان پس کن در آن شامان

حضرت ام المومنین در آنوقت که گفت یا رسول الله در دو قصه دیدم که ز راهی بپوشید  
دستم ملائکه از راه بدن من افتاد حضرت فرمود علی آن زره من بودم که بپوشیدم  
حال از تو میخواست تو ام کرد و تو بپوشید خواهی ماند از عقب می حضرت فاطمه  
داخل شرف کرد که ای پدرم بر من در دو قصه دیدم و ورق قرآن در دست دارم و از  
تلاوت میکنم ملائکه آن وقت از نظر من غایب شد حضرت فرمود ای فاطمه آن درق  
قرآن منم که در این زودی از نظر تو غایب می شوم در این قیامت من داخل شدند  
گفتند بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
تخت میروم حضرت فرمود ای سواد که آن تخت تابوت من است که در آن  
دشمنان با دایه کسان و کسوان بر ایشان را در سر و پای بر منم در زهر آن بود چون  
حضرت این سخن فرمود و خود شرف فغان از اهل بیت بر آمد بر من بود چنانکه بیک  
من بیک شکام در دست و فاطمه و حسن حسین را در گرفت و بچشم حضرت  
بر روی ایشان نگاه میکرد و آب سست از لب بر نجات و با هر یک دروغ خود در آنوقت  
کوار الوعد الوعد و ماله الفرق الفرق از زمین با کسان بی رفت و در حال  
چهره شامان را گفت یا رسول الله حدیث سلام مرث و میفرماید که کمال خود را بگو  
می بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
که در آن وقت ملائک از جانب آنکه در رسید که ای ملک الموت برو بعضی روح بپوشید

ایمان

ایمان و در آنوقت که گفت یا رسول الله در دو قصه دیدم که ز راهی بپوشید  
دستم ملائکه از راه بدن من افتاد حضرت فرمود علی آن زره من بودم که بپوشیدم  
حال از تو میخواست تو ام کرد و تو بپوشید خواهی ماند از عقب می حضرت فاطمه  
داخل شرف کرد که ای پدرم بر من در دو قصه دیدم و ورق قرآن در دست دارم و از  
تلاوت میکنم ملائکه آن وقت از نظر من غایب شد حضرت فرمود ای فاطمه آن درق  
قرآن منم که در این زودی از نظر تو غایب می شوم در این قیامت من داخل شدند  
گفتند بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
تخت میروم حضرت فرمود ای سواد که آن تخت تابوت من است که در آن  
دشمنان با دایه کسان و کسوان بر ایشان را در سر و پای بر منم در زهر آن بود چون  
حضرت این سخن فرمود و خود شرف فغان از اهل بیت بر آمد بر من بود چنانکه بیک  
من بیک شکام در دست و فاطمه و حسن حسین را در گرفت و بچشم حضرت  
بر روی ایشان نگاه میکرد و آب سست از لب بر نجات و با هر یک دروغ خود در آنوقت  
کوار الوعد الوعد و ماله الفرق الفرق از زمین با کسان بی رفت و در حال  
چهره شامان را گفت یا رسول الله حدیث سلام مرث و میفرماید که کمال خود را بگو  
می بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
که در آن وقت ملائک از جانب آنکه در رسید که ای ملک الموت برو بعضی روح بپوشید







بهشت شود بر سر بود یا علی فاطمه نور دیده و دوسو گشته است و در بهشت جان  
 و آرام جان من است یا بعد از من با او شوک و دو فرزند می خورند  
 که نوک گلستان من اندر در میان بوستان من و آفتابان جوانان بهشت با به  
 چنانکه چشمها خود را محافظت میکنند از آفتاب و از حرارت آفتاب و در بهشت  
 که حضرت بجز فاطمه گفت که چون روز قیامت شمع حق تعالی بر آید با هر قدر  
 هزار فرشته بوی تو بخورند و شاد و بر سر تو وقت قیامت از نور تو ایمن زد و بعد از آن  
 اسرافیل بیاید و سحله از نور میبارد و برای تو و بر سر تو سحله میبارد  
 است که علیک است یا بلیت محبت تو می آید یا محبت است یا فاطمه دختر رسول خدا  
 بعد از آن که حضرت سیدنا بر سر تو بر خیزد به نهایت طینان و حلاوتی بهشت خواهی  
 بود و پس از آنکه نام از تو قابل باشد تا در بهشت بسیار در که مهار از خود دارد  
 تر باشد و بر پشت آن مرده از طلا باشد بر تو آن کو از نوری و از قاضی مهار آنرا  
 بکشد و در بهشت می تو و فخر از ارطی روان شود که لوا می نسج در دست داشته  
 باشند و چون قدری راه طی کنی بهشت از آن نور لعین استقبال تو کنند و بر تو سلام  
 کنند و بر سر تو یک تاجهای می آید بکشد که در قیامت از زبرجد بر در دست داشته  
 حجرت از نور باشد که پاشای می خود و غیر از آن ساطع کرد و در آن دوران از آنجا  
 رست تو روان گردند و چون قدری راه دیگر طی کنی مارت ارم دختر عمران با هر قدر

ن

السلام علیک یا علی

از آن دوری

از آن دوری با استقبال تو کنند و بر تو سلام کنند و از جانب سید کور و آن شوند و چون  
 قدری دیگر راه طی کنی مارت ارم دختر عمران با هر قدر از ارطی روان شود که لوا می نسج در دست داشته  
 لوا می نسج در دست داشته با استقبال تو کنند و با تو روان شوند و چون بحضرت بر سر تو عرض کنی  
 نوارسد که اهل عرصات دیده بر پوشیده که فاطمه صد بقیه زرد در آن وقت همه  
 خلایق دیده بر پوشیده و کسی را ندیده که خود تو را بر اویم خلیل و شورت ابرو لعین  
 پس از آن برای تو منبر از زبرجد بکشد که هفت پایه داشته باشد و در پایین با چهار فرشته  
 صفه به صف ایستاده باشند و در دست هر یک از ایشان علمای نور باشد و همین  
 دایره مزین علی تو نور داشته باشند و دور لعین صف کشیده باشند و خوا از طرف  
 حسب استاده باشد و چون بر بالای منبر آمد حضرت روح الامین از جانب ابوالقهر  
 نزد تو آید و گوید فاطمه بخت خود را طاعت تو کوئی یا در سب آید یا الحسن که حق  
 خداوند اینها بمن حسن و حسین را که پیش از این بنیم تا کجا و حسین نزد تو حاضر شوند  
 و حسین سر بریده خود را در دست داشته باشد و خون از طغیوم و طری باشد  
 و گوید خداوند از امروز در این بوستان ای فاطمه تو در آن وقت صحیح خواهی بود  
 در خوش خواهی بود پس برای خضرت که بگویند و اهل محشر تا می بنال و فغان  
 در جنت بخند و خوش آید و دانش را باندند و قاتلان حسین و اولاد ایشان را بکشند  
 پس پیش از آنکه نزد تو آید و گوید دیگر به بهشت دانی تو کوئی خداوند الشیعیان

ن

مرا در حق خطاب است که پیش از آنکه از دیدم دیگر که خداوند از اسیران شیعیان  
 مرا در حق خطاب است که ای فاطمه روان بهشت شود و شیعیان تو هر تعلق و شیعیان  
 فرزندان و نهایت طینان روان بهشت شود و چون در بهشت از تو می آید  
 از آن دور لعین با استقبال خواهند و یکی بر تاجهای نورسوار باشند و در دست  
 هر یک حرد از نور باشند و مهار آن ناقه از مر دارند و در چهار آن ناقه از نور  
 سرخ باشند و چون در بهشت شوند از قدم شما اهل بهشت یکدیگر را نشان دهند و در  
 دهند و ذلک فضل الله تو به حضرت است یا فاطمه احت و دایره حضرت فاطمه  
 زهر آه در دنیا بسیار بود از سلمان فارسی مروی است که روزی شانه فاطمه  
 رفتم دیدم حضرت دست اسیر میکنند و دستش را در جیب خود خفته و چون از او می پرسیدند  
 بستی که دست اسیران او بود و گفته که حضرت در بهشت می باشد و می باشد  
 و امام حسین در آن وقت که در آن بود از آن کسی در کوفته افتاده بود و میگفت  
 و بر تو می چیدم که آن حالت دیدم مغرور شدم و گفتم ای دختر رسول خدا دستها  
 شانه من شده و حال آنکه حضرت چرا که دست اسیران با تو نمیدیدند حضرت فرمود  
 ای سلمان بدم فرموده که در خدمت شانه با من باشد و دیگر و با فاطمه امروز نبوت  
 من است پس کردم ای دختر من حق من از آنده مشکاران و مشکاران شایم و منظر خدا  
 که دست اسیران من قدری خواهد کرد و وقت نماز شد مجسم رفتم و اینجاست

ن

بها آوردم

بجا آوردم و چون از نماز خارج شدم صورت حال ابوعرف حضرت ابرو لعین را  
 را دیدم که حضرت بسیار برکت و بخاند رفت و بعد از آن تا خواست اهل از خانه بروی  
 آمد و بستم میگرد حضرت را و از دستم از وی پرسید گفت بخاند رفتم دیدم  
 که فاطمه در خواب است و حسین نزد در می سینه می بخواب رفته است بسیار خود بخواب  
 و کسی بجانب حضرت از خواب فرمود یا علی ایامید که خداوند از دست شما گشته  
 در زمین که شغل ایشان خدمت محمد و اهل بیت است و در دست که روزی با  
 از طایفه بنی سلیم به نزد حضرت پیغمبر که مسلمان شدند و چون بسیار فقیر بودند  
 رسول الله صواب گفت که گیت این اعراب را تمام ده حضرت امیر عامه از فرق مبارک  
 خود برداشت با عراب داد بر سر خود که گیت که او را ناله دهد بعد از آن فاطمه بود  
 بر سر خود که گیت آوخته دهد مسلمانان بر تو است که من بخت او نوشته مخصوص کنم  
 و در خانه حضرت فاطمه آمد و صورت حال اعراف که فاطمه گفت ای سلمان  
 بخاند که پدر ابرو لعین بخاند که امروز در دست از آن کسی که در جیب من چیزی  
 نخورده اند و حسین از دست که لشکر میله زده و قدرت بر بر سر طراند و اما این  
 سال را از خانه خود رومی کنم یکبار مسلمانان بر جواد را در به نزد من چون  
 بهودی و بگو با و که دختر رسول خدا بگوید یک صاع خرد و یک صاع جو بقیه به این  
 جواد در نزد تو که بگوید تا یک صاع خرد و با یکبار مسلمانان جواد را به نزد من چون



و بخام فاطمه را بوی رسانید و چون بخون این سخن رسید دست برداشت  
زد و میگفت ای سلمان بخود قسم نیست زنده در دنیا بخود قسم که بفرست  
که موسی بن عمران از او خبر داده باشد ان لا اله الا الله و من بعد ان الله رسول الله  
بر مسلمانان شده بخانه خود رفت صاعی خرماد و صاعی جو آورده بسلام داد  
و مسلمانان از او فاطمه آورد و فاطمه آنرا بدست مبارک خود آورد که ده تان  
بخت نزد مسلمان آورد و گفت این نان را با خود برداشته به نزد پدرم ببر  
که با عباد پدر مسلمان گفت ای فرزند رسول خدا یک نفر را از برای چنین بردار که  
ایشان از کسب میگزیند و میخوردند فاطمه گفت این طعام را در راه خدا داده ام  
از او جز بر نمی دارم بر مسلمانان نان و خرماد به نزد پیغمبر آورد و حضرت فرمود این را  
از کجا آوردی مسلمان گفت از نزد فاطمه حضرت آنرا با عباد داد و چون رسیدند  
که پیغمبر طعام تناول کرده بود بخانه فاطمه که طعام بخود چون نظر حضرت  
بفاطمه افتاد دید که رخساره شریفش زرد شده و از ضعف قادر بر حرکت نیست  
حضرت چون آنحال را دید بسیار محزون شد و گفت ای فاطمه این چه حالتی است که در تو  
می بینم فاطمه گفت ای پدر چنان امروز زرد شده است که طعامی نتواند  
نکوه دهم و چنین از شدت کسب مضطربم از آنکه حضرت که این را شنید نزد  
آمد و ایشان را برادران خود نشاند و فاطمه را در پیش روی خود نشاند

و حضرت این

و حضرت این را در پیش خود در عقب پیغمبر نشست و حضرت کوه را بخوابانستان  
کرده و گفت الهی که می بینی که کوه را که اهل بیتی ذیبت غنیمت  
فی بطنهم قطعه ای بر در دکان ایشان اهل بیت من اندم رکن از ایشان  
بر معصی و پاکان ایشان از از سر ظاهر می و طبعی حضرت فاطمه از زینت  
خود رفت و هر کعبه نماز کرد و دست بجانب آسمان بلند کرد و گفت الهی  
هذا محمد حبیبك و هذا علي ابن محمد حبیبك و هذا آل محمد الحسن و الحسین  
سبطا نفعینك انما لعلنا لم نألفك كما آتت علی بنی امیر المومنین خداوند  
ایست محمد پیغمبر تو و بنات علی پیغمبر تو و بنات حسن و حسین و فرزندان پیغمبر تو و نه  
بار خدا یا نبوت یا ایشان مانند چنانکه بر بنی امیر المومنین و بنو امی فاطمه  
تمام نشد که کاره از طعام که بوی عطرد مشک و عنبر از او می آمد در نزد وی حضرت  
حضرت فاطمه آن طعام را برداشته نزد پدرش آورد و حضرت رسول با اهل بیت آن طعام  
تناول کردند پیغمبر فرمود صبر کنید خدا ای که عطا فرمود به خیر می عطا فرمود  
بمهرم و خیر عرمان **در دهستان** بهر یک که محبت مشقت هم و کدورت مظلوم  
در دنیا بسیار بود و از حد شاره برداشت و در ایام طفولیت او را و از دنیا  
رفت و بدر فراق مادر و مشاغل و بعد از چند روز دیگر پدرش را و او را و دیده  
خیار اعنی رسول مختار بعالم بقا آنحال نموده و داغ فراق بر دل او و صبیح عالم

ن

نهاده چون پدرش را از شایخ و مبارکت و با وجودی که پدر را پدر و پادری  
گرفتار بود در شهر امت و او را عظم مصائب گرفتار کردند که غصه طاقت شوهرش  
نمودند در لیسان بگردان آنخاب انگشته و بخواری و زاری او را از خانه بردن  
گشودند و گشت بر در خانه مظلوم تر و فرزند در بر شکم او زدند که استخوانهای  
بناوی و این گشته و طفل محسن نام که محل نیست از خطر زدند و حسرت  
بازوی مظلوم را صبر و خشم و غصه میراث اندوخته و یکم چنگل که  
بعد از شایسته سول خدا بآن مظلوم یا نو کردند که ز بار طاقت نفوذ و کوشش را  
یار انداختند آن نیست سستی بلکه مظلوم بعد از وفات پدر و مفارقت روز  
مادر که در مجموع این مدت کار او که در زاری بود و علی اله و ام ناله و پیغمبر این  
تا آنکه اهل مدینه از او پیغمبر شدند و بخدمت امیر المومنین عرض کردند که  
بگو یا زور که بکنند و شب آرام کرد و شب که بکنند و روزی که بکنند که کار  
کرد او و بیانش به فاطمه گفت یا ابی الحسن دعای ما با اهل مدینه بر شد و بگویند  
چند روز دیگر همان شام و زود از میان دنیا خواجه رفت و بخدمت که تا بجام بایست  
روز و شب ناله و زاری خود که تا به پدرم الحی خودم بر حضرت امیر بجا خانه و صبح  
ترتیب داد و اگر ایت الاخران نام نهاد و چون صبح میشد فاطمه حسرت را  
بر میداشت و بآن خان میرفت تا شام که به میکرد و شب بخانه می آمد و حال او

چون منزل

چون منزل میگرفت و چون بلال مؤذن رسول خدا بعد از وفات آنحضرت ترک  
اذان کرده بود و حضرت فاطمه را در زاری پدرش را و زاری از زاری که بر او  
در آمد که بلال را که میخواهم اذان ترا بشنوم که بوی پدرم از آن می آید بلال فرمود  
اصح و شریع باذان که چون **الله اکبر** گفت که فاطمه غصه و چون  
**الله اکبر** گفت که فاطمه گفت فریاد و در پیش روی مردم گمان کردند که اندیشه  
رفت و چون این خبر بلال رسید سگش در گدازان گفت **فاما** کیف دفات  
مادر حسنین حضرت فاطمه نهاده پس چنین شد که چون مفارقت روز وفات  
جنازه رسول گشت بر آن معصوم معلوم شد که از دنیا رحلت خواهد نمود  
پس قدسی آمد و خبر کرد تا نان به پیر و مقداری کل تر کرد تا سر حسنین را بشوید  
و جامه حسنین را بنامیشت کرد در آن اثنا حضرت امیر در حال شد و دید که فاطمه  
متوجه به کار است از آن بخت خود و گفت ای خاتون قیامت دای بانوی حلقه  
گشت دای بسته زان دای دختر پیغمبر از زبان ای زهره زار که دای قبول عزت  
مدین مدت را گزیدم که در یکروز متوجه به کار بشی و روزی بیستم که به سر منسوب  
در این بخت حضرت فاطمه که این سخن از او دلایت بنامه شد و سبب است  
از دیده جاری کرد و گفت ای شهسوار عهده لافقی دای ناصر رسیده بهل لای ای  
حضرت بر زور دای اینم رسول مختار دای خطیب منیر سله دای دارش



علم الله و انما يكون باخ ابو طالب و انما خلق الله تعالى نظر العباد  
و نظر العرب و انما لم تارق و لم تارب **خدا را می بیند بخت**  
ایام وصال بر آمد و وقت فراز آمد ایامی را باقی داشتیم برادر خواب  
دیدم که بر قهر از خود را می بیدار نشسته بود چون نظرم بر وی افتاد فریاد برآورد  
که یا بخت که ایامی از فراقت تو دلم کباب است حضرت فرمود ای فاطمه من زینب بنت جحش  
لقای تو ام و بخت ناب خرافات تو مارم بجان بدرجه کن که خدا شب پیش ما باشد  
چون از خواب بیدار شدم شوقی انعام بر من غلبه کرد میدادم که در آخر این روز  
تا اول این شب از دنیا رحلت خواهم کرد لهذا ناان بخت که چون فرد شب تو  
مصیبت من را قضا کنی فرزندان من گرسنه بمانند و جامه ایشان در شرم  
که بعد از من نمیدانم جامه ایشان را که خواهند داشت و کل تر کرده ام که بر ایشان  
نشان کنم نمیدانم که بعد از من کیس از جنت ایشان را که نشان خواهد کرد و خیال  
از سوی ایشان که نشان داده ای شیعیه حضرت را که کیس از فرزندان خود را  
با خیال از تو نیست و در کسی که زنده ایشان را تاب نیست چگونه توانست  
که در صحرائی که بلدان گشته که زنده روز فرزند از جنت حضرت امیرالمؤمنین  
با جمیع اهل بیت را بران گرسنه داشته و خودی ایشان بر سرینش داشته و بخت  
زیر او مانند کوسفه سرازدن مبارکش چنانکه دیگران شک میسازند

و مکن

و حسن فریادش شکاک و خون آلوده جسم مطهرش در میان کوهی افتاد  
زینب که در ایام خون اندخته و سر منور او را بر ستار زده کرده و اهل بیت عزرا  
و خواهران او را اسیر کرده و انعام زینب را باقی بر او باقی و دیگر کشته کرده و جیمه ایشان را  
سرکون کرده و دموالی ایشان را غارت کرده و عورت ایشان را بر شتران برده  
و کوار کرده و دانه مهر کوفه نموده و فاطمه زهرا که در آن وقت در دست کربلا بود  
در بر دینش میزد و حسین حسین میگفت **شعر** ای فلک خانه ت خراب شد و بخت  
چون دلم کباب شد ای فلک داد از جنتی بود **شعر** این چنین غمگین کردی که ایام  
حضرت امیرالمؤمنین این سخنان از فاطمه شنیده ناله سوزناک از دل برکشید  
و آب سرت از دیده فرو ریخت و گفت **انا لله و انا الیه ورجعون** بگناه عتف  
بر حضرت فاطمه غالب شد و در سینههای خود اسید ناله حسن حسین بگریه و زاری کرد  
حضرت فاطمه گفت چهار عی حشر حسین را و زنده عرق جگر زکون ایشان که من  
تاب کرده ام ایشان را زدم و خود در نزد من بشین که نفس آخر من و هنگام و دایه ایشان  
بر حضرت ایشان را زنده زنده بر سر او افتاد بود ایشان را فرمود و دید بر سر  
جگر زکون خود و مادر خود را و عا کینه بر حضرت رو بفاطمه کرد و گفت ای شیعه  
ت در اطاعت شنیده این سخنان نیست فاطمه گفت ای پسر مرا در کنار  
و سخن را گوش کن که از عمر من چند آنچه نماند به حضرت فاطمه را در کنار گرفته و گوش

از زمان تا جابر است بعد از من امام و خیر او را بر همه خود در اداری کرد و فرزندان  
من هر یک از دست حضرت امیرالمؤمنین و این سخنان از حضرت فاطمه شنیده ناله  
و فغان از نهادش برآورد و گفت ای فاطمه و صیبهای تو را بجا آورده ام تا من نیز  
و صیبهای چند دارم باید قبول کنی **قال** ای که اگر خدمت تو تقصیر کرده باشم  
فرمان **دوم** بکن چون به نزد پرت بر سر سلام مرا بری و نشان دهم از امت او بمن بگو  
عزیز کن **سوم** بگو شکایت مرا بر پیش پرت کنی و در خانه من زحمت بخت  
و اگر شکایت بسیار کنی و چشم از همه اینها بپوشی و کلمه مرا در پیش بخت کنی  
فاطمه گفت ای عاصات که از نشان تقصیر دمی باشم و یا از نشان کرده ام داشته باشم در  
بخت بخت بخت خود را بمان کن فاطمه گفت چند صحت دارم **قال** اگر خدمت  
شما تقصیر کرده باشم یا از من در پیش و در اسلام کنی حضرت امیرالمؤمنین  
که بمان شد و گفت ای صیبه جدی و یا به هر که حق من است و کلام از نشان تقصیر  
صدا زده بخت تو را فدای او نموده ام از من بودی فاطمه گفت **قال** اگر فرزندان  
مرا بگریز داری و بگریز از من بخاری و بخاطر ایشان نشیند و اگر بگریز کنی  
و یا از ایشان جدا زنی بخاطر من از آن در گندی **سوم** که از بارت من  
با کسی جز مرا نباشد کنی که با تو بسیار دارم و طاقت مفارقت تو ندارم **چهارم**  
بگو مرا در شب کنی که بعد از از نشان بر جنازه من حاضر نشود **سوم** که مردان را

و فاطمه از ضعف دیده برآمده و بهوش نشسته و رنگ مبارکش زده حضرت که آن  
حالت را دید و مضطرب و گمان که از دنیا رفته است پرسید از او شری میکنند و چنانچه  
مبارکش بر زمین زد و گفت یا زهره ای تو را نشسته و گفت یا بنت محمد مصطفی و جواب  
نشسته و گفت یا بنت رسول الله جواب نشسته نگاه خط بر حضرت پیشتر و بگفت  
ای شک از دیده های او جاری شد و گفت یا بنت رسول الله یا بنت علی یا ام کلثوم یا ام کلثوم  
منم این قمچه و حشون تو را عی با من نگاه کن و قطعه ای شک حضرت فاطمه را  
بمان جاری بود و بر سر فاطمه بر نجات حضرت فاطمه دیده باز کرد و حضرت  
امیر را گریان دید و گفت ای صیبه است نه وقت گریه کردن بر من نشسته بود  
فاطمه صیبت خود را بمان کن فاطمه گفت چند صحت دارم **قال** اگر خدمت  
شما تقصیر کرده باشم یا از من در پیش و در اسلام کنی حضرت امیرالمؤمنین  
که بمان شد و گفت ای صیبه جدی و یا به هر که حق من است و کلام از نشان تقصیر  
صدا زده بخت تو را فدای او نموده ام از من بودی فاطمه گفت **قال** اگر فرزندان  
مرا بگریز داری و بگریز از من بخاری و بخاطر ایشان نشیند و اگر بگریز کنی  
و یا از ایشان جدا زنی بخاطر من از آن در گندی **سوم** که از بارت من  
با کسی جز مرا نباشد کنی که با تو بسیار دارم و طاقت مفارقت تو ندارم **چهارم**  
بگو مرا در شب کنی که بعد از از نشان بر جنازه من حاضر نشود **سوم** که مردان را

از زمان







تو هستی و در او ستمی که بکشد بر صاحب متوجه او شده و گفته ای نصاری  
امروز چه می کردی نصاری گفت علی بن محمد که از خانه بیرون آمدم از راهی  
و چون وقت در بر شد بود که من امروز اینجا هستم برآورده غرضی با خود گرفتم  
که امروز بی آن حاجت نبروم و از آن عرض میکنم به نظر کردن بر روی علی بن  
به بطلان زیرا که از بیعت نشسته ام که نظر کردن بر روی او عبادت است حضرت فرمود  
ای و الله انظر علی بن محمد علی بن محمد و آنی عبادت و آنی عبادت و آنی عبادت و آنی عبادت  
علی بن به بطلان عبادت چه عبادت امیر و نصاری که با این چنین است که گفتی  
مخفیست و نیازی بکنی از برای خود عبادت خود چون میترسید بل که می ترسید  
کردن بر روی عبادت که استی و در دل تو سوخ کرده و عبادت که بفضل او تو  
آن شخص تصدیق کرد حضرت فرمود که این نظر کردن تو بر روی علی بن محمد از برای تو  
بسیار سودمند است و هر چه را در راه خدا عرف کنی ندان ای مرد نصاری  
هر نفسی که در وقت رفتن تو لب و لعل از تو صادر شود و شفقت بر آن نفر تو ای کرد  
این شفقت تو حق است چنانچه از آن کس از آن چشم از او نواهد که در حدیث  
در کتب شیعی و اخبار ائمه است و هر چه را در شده که کتب است و هر چه را در شده که کتب است  
برودن در ملکوت علی بن محمدی عرش علی را دیدم که بر منبری از نور نشسته و عبادت  
یکدیگر را در پیشگاه الهی است و نصیب است که تالافه نور آن قبیله بختی بود که در یک

از ظاهر و باطن آن نمایان بود

از ظاهر و باطن آن نمایان بود و در پیشگاه آن سجده بر زمین و دیار او صفه  
بودند و در نهایت ادب ایستاده و در غایت شرف و شمع و دیگر با و نگاه  
میکردند و بجز این گفت ای برادر این ملک کیت که صاحب آنقدر لطال و عظمت  
بجز این گفت با صاحب ملک تو دیکت او برود سلام کن تا معلوم شود نزد کیت می رنم  
سلام کردم و دیدم آن حبیب دل و آرام جان و برادر و از من علی بن محمد است  
گفتم ای جبرئیل که خدا در عروج ملکوت بر من بخت کرده گفت نه دیکت در میان  
ما علی و ساکنان عالم بالا نظر بخت جبرئیل و منی فطری که با برادرت علی بن محمد  
و مشتاق لقای او شده اند و تقدیر محبت و شوق بر آن استیلا یافته که دیکت طاقت  
ایشان تمام شده نتوانسته هر کسند بر همه بر زبان نیک براه رکاه حضرت بر در کار  
تالیدند که خداوند ما دیکت طاقت محافقت علی را ندانیم و از تو سؤال میکنم که با  
بغض لقای او برش برود و کار عالم تشبیه علی با جبار کرده و جمیع ملائکه  
ملکوت و ساکنان سموات مع جبروت در هر روز و شب همه صفات و مرتبه را  
آن می بینند و بغض لقای او مشرق میشوند و تسبیح تقدیر بر لبهای بجا می آورند  
و ثواب از اهدیه درستان علی می کنند و در این معنی هیچ تعجبی نیست چرا که حضرت  
را بول باید در غفاری فرمود ای با دروید که در کیت از آن کس عرض کن  
مقتدا در از فرشتگان که هیچ تسبیح و عبادت نمی کنند و علی بن محمد است

می مید و میفرمود این اکنون ادا انصبت هذله من هذله یعنی بگویم  
بود در در و در که خطاب شد حاضر شریف و انون سر او و حضرت پیغمبر روایت کردی  
چنانکه این حدیث بخانه فاطمه آمد و گفت ای دختر امروز من همان توام و قصار  
آز در خانه فاطمه طعامی نبود و اهل بیت او هم گرسنه بودند پس حضرت  
نشست و اهل بیت یکی در نزد او نشستند تا که جبرئیل نازل شد و گفت ای رسول  
برادر و کارت سلام برش که بگو بعد از فاطمه و حسن و حسین که از میوه بهشت چه  
میوه خواستند و از پس حضرت پیغام الهی بایشان رسانید و همگی با ایشان  
امام حسین گفت بچه را که از گوارا تر از خرما من بگویم همه گفتند بچه تو حسین است  
با آن را ضعیفیم امام حسین گفت من را طلب میخواهم و از زمان وقت را طلب نمود  
پس حضرت رسول رو به فاطمه کرد و گفت برو اندرون حجره و طباعت بیرون بساز  
چون فاطمه در حجره نشسته طبقی از بلور دید که ملول از طباعت تازه و مندی از آن  
سبز بر روی آن افکند حضرت فاطمه طبقی از بلور دید که ملول از طباعت تازه و مندی از آن  
بر روی آن افکند حضرت فاطمه گفت ای رسول الله و طری بر من نشسته بر دان  
امام حسین گفت و فرمود **هذله من هذله** یعنی این و دان و دیگر در پیش  
بدان و دان و دیگر در پیش و دان و دیگر در پیش و دان و دیگر در پیش و دان  
فاطمه گفت و فرمود **هذله من هذله** یعنی این و دان و دیگر در پیش و دان و دیگر در پیش و دان

بدعا کردن شیعیان ظاهر است که نصیرت با آن کیفیت بود پیوسته ملائکه  
بخدمت او می رسیدند و فیکه از لعل معون ضربت بر فرق اهل یون آن روز عالم  
زود تغییر در آن صورت بهم رسید و فرق آن شکافته شد و یکدیگر در میان فرق مبارک  
آن بر کوه شکافته شد ملائکه چون بجا آمدند دیدند فریاد و فغان بر آورده که عالم  
است و بحقیقت این چه حالت است که من در می بینم خطاب در رسید که ای ملائکه درین  
وقت در نزد من حاضر آید و سجده نماز و عبادت من تشبیه کرده پس جمیع ملائکه  
با و از بلند گفت **فصل فی القیامه** از حضرت صادق علیه السلام روایت که از جلد  
علم کمون ما که باید از غیر شیعیان مخفی داشته است که وقتی که تمام جنود را  
تشبیه کردند ملائکه سجده بار ما را بیکدیگر نازل کردند و شبیه خال حسین بهمان  
هست که در کوه افتاده بود و پستان بر درند و نزد صورت امیر المومنین و با و هم  
کردند و در پیش و شام ملائکه ملکوت آن و صورت زیارت میکنند و لعنت  
بر ظالمان ایشان میکنند **حیدر حیدر** از عایشه روایت که دیدم حضرت امیر  
که دست در کردن علی کرده و او را می بویید و میگفت **یا علی حیدر القیامه**  
پدم ندی تو با دای بکاشه بی است و تشبیه راه خدا و در وقت بجز عرق از روی  
علی با آن میکرد و عرق او را بر روی خود میمالید و در روز خندق که عسکری غلبه  
زفرش حضرت زنده از اوست خود می بست و دعا می شنید و بخواند و بر آن

می دید



امیر المؤمنین گفت و فرمود **هنگامی که کشتی بر آب افتد و بسجده افتاد**  
حضرت فاطمه گفت ای پدر در کوارسب نه می بیند و سجده کردن چه در وقت  
بتون رطب بدان امام حسین که چشم می گشاید و برافیل گفته **هنگامی که**  
ایش از موافقت کردم و چون بدان امام حسن که چشم می گشاید و برافیل گفته  
من نیز متابعت کردم و چون بدان تو که چشم می گشاید و برافیل گفته  
کردم با کمال فرح و شادی گفت من باریان موافقت کردم و چون رطب بدان  
که چشم نه از جانب برادر کار نشیده که فرمود **هنگامی که کشتی بر آب افتد**  
برادر کار خود کردم و از زینت عظیم و جلال الهی بنویسم و بسجده افتادم پس از جانب  
برادر کار عالم رسید که ای محمد اگر تا نغرض عالم رطب در دهان علی که آنست من  
از برای او بهر دانه **هنگامی که** می گفتم **هنگامی که** از حضرت رسول مرویت می کنی که  
مر اجمع را بر دهم در مقام قایم تو پسین او اندر رسیده استادم از جانب  
رب العزیز در رسیده که با احمد در زمین که او است داری گفت هر که را دوست داری  
و مرا دوستی و می کنی خطا بگوید که با احمد من بود امر می گفتم بدستی علی این ایضا  
زیر که من او را دوست می دارم و هر که او را دوست دارد من او را دوست دارم  
و چون ناسان به جام عمه کردم و با جبرئیل ملاقات کردم بر سرید که خدا بتو گفت  
گفتم مرا کرد بحجت علی جبرئیل گفت **والله یحبک بالحق یحبک لکون**

اهل الاثر

**اهل الاثر** می بیند و فرمود **هنگامی که کشتی بر آب افتد و بسجده افتاد**  
حضرت فاطمه گفت ای پدر در کوارسب نه می بیند و سجده کردن چه در وقت  
بتون رطب بدان امام حسین که چشم می گشاید و برافیل گفته **هنگامی که**  
ایش از موافقت کردم و چون بدان امام حسن که چشم می گشاید و برافیل گفته  
من نیز متابعت کردم و چون بدان تو که چشم می گشاید و برافیل گفته  
کردم با کمال فرح و شادی گفت من باریان موافقت کردم و چون رطب بدان  
که چشم نه از جانب برادر کار نشیده که فرمود **هنگامی که کشتی بر آب افتد**  
برادر کار خود کردم و از زینت عظیم و جلال الهی بنویسم و بسجده افتادم پس از جانب  
برادر کار عالم رسید که ای محمد اگر تا نغرض عالم رطب در دهان علی که آنست من  
از برای او بهر دانه **هنگامی که** می گفتم **هنگامی که** از حضرت رسول مرویت می کنی که  
مر اجمع را بر دهم در مقام قایم تو پسین او اندر رسیده استادم از جانب  
رب العزیز در رسیده که با احمد در زمین که او است داری گفت هر که را دوست داری  
و مرا دوستی و می کنی خطا بگوید که با احمد من بود امر می گفتم بدستی علی این ایضا  
زیر که من او را دوست می دارم و هر که او را دوست دارد من او را دوست دارم  
و چون ناسان به جام عمه کردم و با جبرئیل ملاقات کردم بر سرید که خدا بتو گفت  
گفتم مرا کرد بحجت علی جبرئیل گفت **والله یحبک بالحق یحبک لکون**

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

میکنند و بلیس که دشمن میدارند و با وجود این اطاعت او را می کنند پس من  
ای گفتم تو کسی گفت من صاحب عباد را در جواب دستم و طبل عظیم می گفتم  
با بل و آنکه پسین می گفتم که در دنیا کرده بود در بقعه ذکر کرده که گفته  
منم مغضوب درگاه یعنی ابلیس پس بر من نه گوید چون دهنم که از شیطان گفتم  
تر آنجه قسم میدهم که عقیق بن عبدمن که باری مغضوب درگاه که بر تو و از تو  
دانات زمان باری پناه گیرم بلیس گفت افتخار من در دنیا است با کفایت  
و العفاف و استغفار علی الاحرار و حب علی بن ابی طالب یعنی اعدایه  
یعنی فطاعت کن در دنیا بعد رکفان و ذکر داشت که فرمود از اجرام و جبره  
آرت خود کن حجت علی بن ابی طالب و عداوت دشمنان او را بدستی که من در وقت  
پسان عبادت کردم و در وقت زمین معصیت کردم در جمیع مقامات پسان و در  
جمله باقیم ندیم ملک مغرور و بی غیر رسولی که هر یک در روی علی بن ابی طالب بخدا  
نزد کشیده و در مقامات در نزد خدا بعلی متوسل می شد و او را انجیر خود می کرد  
تفضل نامه حضرت بر آنکه که **حیث** **هنگامی که** مرویت که رسول خدا بعلی فرمود که با  
آیا حسن می گفتم که با کفایت که او هم با تو می گفتم خواهد که در بیعت گفت است علی بن ابی طالب  
ای بنده مطیع خدا **کتاب گفت است علی بن ابی طالب** یا ای امر مؤمنان و ای امام  
مستقیان و ای پیشرو مؤمنان و ای خرم و معروفی که تا تو شیعه و در وقت

نویسند

خواهد بود باطل اول کسی که در روز قیامت از خاک بر خیزد و حمد و ثناء بود و بگوید  
از این کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاد و چشمهای مبارک بر آید  
پس حضرت رسول فرمود که ای برادر و وصیت سر برادر که خدا مبادات از تو بپای  
آسمان **هنگامی که** از امام جعفر صادق مرویت که چون روز قیامت شد  
از بطنان عرش نه رسد که کسایت خلیفه خدا که در روی زمین چرا می می کرد  
و او دعا بر خیزد از خدا نه رسد که او را سخاوتیم باز منادی نه که کسایت  
خلیفه الله نه که از روی پسر آن زمان امیر المؤمنین بر خیزد آنکه از جانب خدا نه که  
که ای معشر خلافت این علی بن ابی طالب است خلیفه خدا در روی زمین و حجت است  
بر عباد پس هر که در دنیا دست بر او نه از زده و حجت با او داشته بر خیزد و از عیب  
او در اند نه شود و با لایزال در جات بهشت برسد پس همه وقتان در جنان بود و دنیا  
دست بر امن حجت او زده بود و بر خیزد و از عیب حضرت رسول را نه شود و از دنیا  
بهشت خود ندانی دیگر رسد که هر که در دنیا افتد بکسی کرده و پیروی او نموده  
طیق با خود ندارد منزل خود که در دنیا شهادت می افتد با دشمنان طایفه که در بهشتند  
طیق باریان نه شود و او را در جنت **هنگامی که** از جابر بن عبد الله انصاری  
منقول که حضرت رسول فرمود و علی من دلوهر مخلوق شدم از یک طیف  
و شیعیان ما از یاد آن طیف مخلوق شد و پس چون روز قیامت شود هر کس

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب











از بعل الله علیه و تعالی بیدار شد و از این بابت که  
 غیر از این که شوهر تو آنچرا بر او لازم بود از شرط و دادی بعل آوردند و از این بابت  
 فریضت را بدست آورد و بعل را بدست آورد و از این بابت که  
 که میگویند که از آنجایی که در وقت خبر بدست آوردی و تصدیق کردی  
 و خودی میگوید که چنانچه از او بدست میگیرد و عیالش کند و بدست تصدیق میکند  
 و از این بابت که از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد  
 قیمت آن مادی خرج ایش بود که چهار خرد و طلا و شصت خرد و نقره و شصت  
 طفلان ایش را بخواند و عمل با این طعام میکند و حتی صحران و کوه و کوه و کوه  
 بود و از این بابت که از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد  
 میکند و از این بابت که از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد  
 آن کافر گفت **عجبا یا ابن ابیطالب اینها کوفت خدا تعالی** و از این بابت که از او بدست میگیرد  
 و حتی شمشیر خود را بر زمین میدی و فرستاده خود را دست خود را بر زمین میدی  
 کردی و از این بابت که از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد و از او بدست میگیرد  
**فکنند هذا شمشیر اهل الدین** دست خود را بر زمین میدی و از این بابت که از او بدست میگیرد  
 با اهل بیت در روز میگذرد و شمشیرها را سنگی میگذرد و از این بابت که از او بدست میگیرد  
 می آمد بغیر آدم و مائیم می آمدند و شمشیرها را سنگی میگذرد و از این بابت که از او بدست میگیرد

کے خلیفہ

[illegible]

6

بسیار عقول و عزم کرد با ابراهیم و منیر بن محمد اینکه گرامی دست همدار و داور  
 و حق را گردانید بدون نیامد از خان که از برای دست کردنشک حال خود چنانکه  
 مدعی گوشت نرا نشاندیم چنانکه دست او را نزار خان گفتیم و بدون آدم  
 حضرت چون این خصمانی از مقداد شنید که باین شده و مقداد گفت که خاص  
 شریفتر از منم و در ایام قدما بحدی شک تو بکنی تا سوگند یار میکنی که من نیز از برای  
 این کار از خان بدون آدم و یکدیگر قرض کردم و داور از خود دست بکار کردم و داور را  
 بمقداد داد و از شرم بجان ز رفت و بمسجد رفت نماز ظهر و عصر را بار آورد  
 که و از خجالت در مسجد خانه نماز مغرب نیز بجا آورد و چون در خواب دراز داشت  
 و از در مسجد بادرید سلام کرد حضرت جو ابسلام باز داد و فرمود علی بن مشایخ  
 همان تو ام حضرت عباس گشت و از خجالت جواب داد و فرمود چون حضرت ابولول  
 او را سگت و بد فرمود با ابابکر بن جواد بگفتی حضرت با عرض کرد که با رسول الله  
 از شرم نتوانستم چو ای گفت ایسم کثرت بیا و دید تا برون چون پیغمبر می  
 شد بود که در آن شب افطار در خانه علی بکنده دست او را گرفت و با یکدیگر  
 روانه خانه فاطمه شدند حضرت اسیر و دین راه با بر در کار خود و حاجات  
 میکرد که الهی بخوبی کن که در پیش سوال تو خجالت بکنم و چون بخانه فاطمه رسید  
 در نزد فاطمه در جای نماز خود نشست از نماز فارغ شد و در عقب بر پشت کاش

کتابخانه

که پشت که متواتر طعام است چون ناچار بعد از یک روز که خود را خسته از این بازی و حرکت  
و سلام کرد و حرکت جواب سلام باز داد و دست مبارک خود را بر سر او گذاشت  
این مرتبه چون شام کردی خدا تو را رحمت کند پس فاطمه آنکس را بر دست آورد  
حضرت رسول الله آورد چون حضرت امیر طعام را دید از روی تعجب و حیرت  
گفت ای فاطمه این طعام را از کجا آوردی که هرگز این نوع طعام ندیده ام  
حضرت رسول دست مبارک خود را در میان حق کشف عکاس گشت و از راه لطف  
فقره در خود یا عا این عرض دیناری است که بمقدار دادی پس حضرت را بایست  
و فرمود چه میکنی خدا را که شاز از دنیا برود تا که تو را بمنزله بودن و فاطمه را  
بمنزله بریم کرد پس **عاشورا** و دین است حضرت امیر را و عین غایتی رسول خدا را  
و عده شوکت بجبهه افکار قدری جو قرض کو بخاز آورد و گفت ای فاطمه این است  
همان است فاطمه از دست اس کرده نان بخت پیغمبر چون نماز مغرب را اتم  
باتفاق قرض بخانه فاطمه آورد فاطمه آن را با نهار سجده بدر کرد و از خود آورد  
حضرت یکبار از خود و دیگر بار از عده دیگر بفاطمه در یکبار رسیدن را بامام آورد  
بعد از طعام را در وقت کرد فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار تو توقع دارم که فرد شب  
همان من پنج حضرت قبول فرمود و چون روز شد حضرت امیر باز قدر جو قرض  
که حضرت فاطمه از این عرض نمود پنج شب این گشت و شب آینه در حضرت امام

U



در سجده افتاد و گفت ای پروردگار عالم من کنیز دختر بیقر تو ام من بیقر تو را بپایان  
آورده ام و تو میدانی که من قدرت بر چیز ندارم و سوال میکنم تو را بختی بیقر  
با بر روی خاک و طایفه و حسن و کبریا من آنکه در روزی بیقر خجالت نداری  
بوی طعام بشام می رسید چون سزا سجد بر پشت او دیدم که در طعم  
با چند کرده نان در حوالی مصلای می کشیدند آنها را بدو نشسته به نزد بیقر آوردند و چون  
حضرت اطعام ایشان را دید که در دست که از طعام های دنیایت حقیقت عارا  
پا رسید فقر حکایت که بعضی بیقر بر پشت حضرت گفت صد میکنم بخار که منزل ام  
دختر عمران را بگیرد دختر من که مت فرمود **یکتا** بروی که وقتی چنین بپا آوردند  
حضرت رسالت پناه با صبح از حجاب بعبادت آن روز دیده رفتند حضرت رسالت  
پناه آن روز نهاده را بسیار ناخوش بود و فرمود با ابا الحسن از برای فرزند آن  
نزدی که تا خدای تعالی ایشان را استفاده حضرت امیر فرمود که اگر خدای تعالی آن روز  
استفاده روزی در روز در راه پیران بخت ایشان را از فقر است فرمود پس آن روز که  
اراده نمودند که در خانه بنشینند که هیچ قوت در خانه ایشان نبود پیش ولایت  
پناه نزد مخفی بودی رفت و فرمود که راضی شدم که قدری بشم و می  
که اگر دختر خود را از برای تو بپسند در عوض آن سه صاع جو جو به من بخش گفت  
چنانکه من باین معامله راضی شدم پس در بیستم سه صاع جو بفرستاد حضرت آنها را

در سجده

بیک خانه فاطمه آورد و فرمود بگیر این جو را و طعامی از برای شب مهتابان فاطمه  
بپسند و آن روز که پنج کرده نان بخت چون شب اولیت از نماز خانان شدند  
فاطمه آن کرده را در خانه خود نشاند و نگاه آرد و خانان بیک گفت **ای عیسی**  
**یا اهل بیت** من میگویم از من بپسند و اگر ستم مرا طعامی بپسند تا خدای تعالی آنها را  
از امر ایشان فطرا فرماید و پادشاه بخا و دست پناه کرده و در آن خانه  
زهر که در جنین و فقره نیز قتله بکافران نموده همان خود را بآن مسکین  
دادند و در آن شب هم باب افطار کردند و با قوت سارا داده روزه فرمودند چون  
روز شد فاطمه یک صاع دیگر آورد که پنج قرص نان بخت و چون وقت افطار شد  
بگفت **ای عیسی یا اهل بیت** من میگویم از ایام و اگر ستم مرا طعامی بپسند  
تا خدای تعالی آنها را از طعام های بخت دهد پس دستور شبانی همه طعام خود را تصدق  
نموده باب افطار نمودند و با وجود این حال که در سیم روزه گرفته بودند و در  
فاطمه یک صاع دیگر و پنج قرص نان بخت چون وقت افطار شد آذنی بگوشش  
رسید که ای کاش چه من بپسند از برای خود و در آن شهر غریبم و اگر ستم مرا طعامی بپسند  
تا خدای تعالی آنها را از طعام های بخت که است فرماید آن مرصقه اینجا بپسند  
آذ از قرص نان خود را با و داد و سب برین بفرستاد که با و کردند و در شب بپسند  
افطار کردند و آن روز که از سرگشتی چنان نشسته بود که مبارک ایشان

زاده میگرد

ن

در سجده افتاد و گفت ای پروردگار عالم من کنیز دختر بیقر تو ام من بیقر تو را بپایان  
آورده ام و تو میدانی که من قدرت بر چیز ندارم و سوال میکنم تو را بختی بیقر  
با بر روی خاک و طایفه و حسن و کبریا من آنکه در روزی بیقر خجالت نداری  
بوی طعام بشام می رسید چون سزا سجد بر پشت او دیدم که در طعم  
با چند کرده نان در حوالی مصلای می کشیدند آنها را بدو نشسته به نزد بیقر آوردند و چون  
حضرت اطعام ایشان را دید که در دست که از طعام های دنیایت حقیقت عارا  
پا رسید فقر حکایت که بعضی بیقر بر پشت حضرت گفت صد میکنم بخار که منزل ام  
دختر عمران را بگیرد دختر من که مت فرمود **یکتا** بروی که وقتی چنین بپا آوردند  
حضرت رسالت پناه با صبح از حجاب بعبادت آن روز دیده رفتند حضرت رسالت  
پناه آن روز نهاده را بسیار ناخوش بود و فرمود با ابا الحسن از برای فرزند آن  
نزدی که تا خدای تعالی ایشان را استفاده حضرت امیر فرمود که اگر خدای تعالی آن روز  
استفاده روزی در روز در راه پیران بخت ایشان را از فقر است فرمود پس آن روز که  
اراده نمودند که در خانه بنشینند که هیچ قوت در خانه ایشان نبود پیش ولایت  
پناه نزد مخفی بودی رفت و فرمود که راضی شدم که قدری بشم و می  
که اگر دختر خود را از برای تو بپسند در عوض آن سه صاع جو جو به من بخش گفت  
چنانکه من باین معامله راضی شدم پس در بیستم سه صاع جو بفرستاد حضرت آنها را

میرالمعراج

زاده میگرد و چون بخت ایشان را از فقر است فرمود پس آن روز که  
اراده نمودند که در خانه بنشینند که هیچ قوت در خانه ایشان نبود پیش ولایت  
پناه نزد مخفی بودی رفت و فرمود که راضی شدم که قدری بشم و می  
که اگر دختر خود را از برای تو بپسند در عوض آن سه صاع جو جو به من بخش گفت  
چنانکه من باین معامله راضی شدم پس در بیستم سه صاع جو بفرستاد حضرت آنها را

















لیکن من به خدا وای بر من بپای بر من الرصم چشم آب من باشد بخدا وای بر من  
 بپای بر من اگر تو را در خودم و تو بر من خشنم که بشما پس فرات دیگر خود  
 و گریست تا که بپوشش شد از غم و بوش که گفت ایخدا چه در طاعتات تو کنم  
 و حال آنکه گشایان روی اگر نه کرده اند و بچهره زبان تو را بخوانم و حال آنکه معاصی  
 زمان مرا لال کرده اند و بچهره تو را بخوانم و حال آنکه گشایان و بچهره تو را بخوانم  
 و حال آنکه اگر بچهره تو را بخوانم و حال آنکه من منم و بچهره تو را بخوانم و حال  
 آنکه تو تو تو و بچهره تو را بخوانم و حال آنکه عیضا تو را کرده ام و بچهره تو را  
 بخوانم و حال آنکه تو را خشنم و بپای بر من و چه در کف نماز کرده گفت  
 خداوند از حد چشمی و شب بخوابد در منزل خود هر شب بیگانه در من از خود  
 بپای بر من و درم از لالت چشم من مشظر رحمت تواند و من مشظر عفو تو ام  
 بخدا که کاران مشظر عفو تواند و بعد از آنکه و از اری پس گفت باز خدا  
 ای تو ای که بپای بر من و حال آنکه محبت تو در گشت و آید خواهی که بپای  
 بگشت چشمم و حال آنکه خشنم و شمع از برای تو کرده است و آید خواهی  
 که بپای بر من و حال آنکه از برای تو کرده است و بپای بر من و بعد از آن  
 که بپای بر من و حال آنکه از برای تو کرده است و بپای بر من و بعد از آن  
 که بپای بر من و حال آنکه از برای تو کرده است و بپای بر من و بعد از آن

کرم

برین ملاک آه اگر سخنانم در صحایف اعمال کنایه را که من از آفرینش برده باشم  
 تو آنرا ضبط کرده بخیال من که دیگر بر این بنده کنه کار دارم از خیرش منی عیب  
 بر من ای بر که خدای من که بختیافتن داد و با بخت من را بخت داشت داد و تو هم قبل  
 بفرمای من نشویند رسید که از آتشیک می یزد و له و جگر مار آه از آتشیک بر کند  
 پوست سمارا بود در او که چون کلام آن برگزیده ملک علقا بپا رسید بعد از آن  
 او از کره او غنی شد که کوار کرد و او را نشنیدم پیش رفتیم و دم منی خوشی افتاد  
 بود و دل حرکت از او صد و خوش و بسیار او را هدایم و حرکت ادم را از آن  
 نشنیدم و در حرکتی از او دیدم و تو هم که عضای او را فهم ادم ممکن نشد گفتن تاثیر  
 و آنگاه که در بدن بخت قسم که علی از دنیا رفت ایس جرت تمام بجای خاطر دهم قسم  
 ای دفتر رسول خدا نور ابر و در محبت که او از دنیا رفت خاطر گفت ای ابرو  
 و انقدر پیدای کن بیون بیکم دیدم عرض کردم خاطر گفت ای بخت که ای بخت بر تو که  
 او را از خوف ای روی و جدی بر اجعت کردم و آنگاه روی مبارکش اندام بر تو که  
 و من میگویم که خوفت فرو دای بود در اگر تو از صیبت گفتن از تو می بینم که تو از  
 می آوری خود دای بود در چگونگی بود ای بخت می آوری منی از تو نشویند بخت  
 و بعین شد بخت بر اهل عصیت عذاب و در میان گرفت باشند را اما که عذاب شد  
 بر کشته ده بخت بر نزد پا داشت و جبار بود که از خیرش منی عیب

بخت ازین دوستان من و دویر گشته تمام اهل دنیا از برای من پروردگار تو را  
پیتر درم بحال نخواهد آمد در نزد کسی هیچ پوشیده نرزد او پنهان نیست **الحامد** مرتبه  
بختاب از تصرف و ملکات و خواص و عادات و نظایر کلمات زیاده از خود و پنهان  
و تفصیل آن در کتب یقین نیست از آنچند حکایات برده غرض است که تنوع ظاهر  
اش نیست و چون بای مبارک بر کباب کشی بسته تبادلت از آن کردی و چون  
بای دید که در کباب نادیده تمام شد **در وقت** که حضرت فاطمه فرمود که در این کباب  
من با تو رفیق ترسیدم چه اگر کشیدم که زین با او خوش میگوید و در این حکایات را بدیدم  
عنه که در آن حضرت بجهه که در فرمود که بیاطاعت از تو ترس بر تلافی قضیت داده  
درین راه که در کباب خورد و باوی که بر کباب در روی زمین واقع شد **الحامد** مرتبه حضرت  
بر کباب پنهان کند و قیاس در عینه از لاله که خلائق از خوف چنان ترسیدند که حضرت  
آن بزرگوار که در حضرت بجهه گرفته فرمود ای خدایت را که در آن وقت شوق الفروزی  
را گشته در روی رسوا شد از این امر حضرت بود که بسیار توبه گشت حضرت از این  
حضرت رفت حضرت رسول حکایت کرد از ضعف شکر حضرت امیر فرمود ای پسر  
پروان رود و فتنه شب پیغمبر خدای تعالی از او در می گوید و طفل در شکم مادر متولد  
توان صالح که زن را زنیاد و امش رستم بود و منور است **الحامد** مرتبه حضرت  
در مهابت و طاعت بختی بود که از برای احدی مکن نیست و شایسته بر این عقیده است

لے بعد از یوں

که بعد از رسول بخارا را طایفه اش را جمع کرد و با وجود قدرت اخلاص که در پیش  
بقای الهی شده و بیعت رسول الله عمل نمود در جهه بیعت با رسول خدا و خود  
در مقام خنق ام بر نیامد و در وقت که چون آیت عالم را در دست خود و عمر ملعون  
چنان قوم خود را جمع کرده و با وجودیکه مطهر رسول الله هنوز در روی زمین  
بود و در مخالفت با باطل مکرر اراده نمود و جهالت باو بیعت کرد و باقی خانه که کعبه  
نموده باشد که بنیاد امیر مومنان و حسن بن علی صاحب الامر ملعون چون در  
که حضرت امیر بیعت نموده خود با جمع از طایعین اختلاف آیتین در خانه فاطمه گذراند  
و از رسول خدا هیچ شرم نگذرد و با او در خانه فاطمه گذراند و عمر ملعون را با او  
که امیر بسوزانده و با او اختلاف درون بیاد با او بیعت کن و الا آتش زده خانه  
تو خواهد بود و حضرت امیر بخارا را از او می شنید و با او در کار می کرد و در متفرق  
حالی و عمرت تا که فاطمه بیعتش فرمود ای عمر که مصیبت ده کار را میباید خود را  
نمیکنی از دست انداز بر غیر از او و از او میجو ای عمر گفت در آیتین و الا آتش  
بر در خانه تو میزنم و خانه تو را میسوزانم و محظوظ گفتم ای عمر که از خدا نمی ترسی  
پا از من و دهنم خانه من می سوزی اگر این خانه را بپشت است پر در و در از دنیا  
رفت تو امروز میجو ای خانه مرا آتش زده ملعون بجای اهل از بخارا فاطمه  
نموده آتش بر در خانه فاطمه زده و در خانه را سوزانند و من را زده که در دهن خانه من











مورخ

مورخ

والتصميم على  
الاستعداد

والتصميم على  
الاستعداد

سازمان







گرفتند و بر سر قمر مطهر بر خیزد و بر سر خود را بر روی قمر نشاند و کبریا در آن ایستاد  
 که این گفتند خداوند بخیر و برکتی قمر جان را بستان که طاعت و عبادت او را تمام  
 و پاو زنده کنی بخیر و برکتی که در آن حال دعا کن بپایان عبادت و عبادت را بپایان  
 در هوای امیرالمؤمنین نشان کرد پس بپایان آورد و بر سر خود را بر روی قمر نشاند  
 و بر سر خود نشاند و بر سر خود نشاند و بر سر خود نشاند و بر سر خود نشاند  
 در منقبت و شهادت امام نظام امام حسن سوم **آقا** منقبت انجمن است بصره اولوا  
 ابالی است و منقبت بعضی از اصول سابق است که یافت و بنده در آنجا که کور  
 میخانه و مروت از آن نزل آمده که در روز قیامت عرشش را بپایان ببرد و بر سر  
 و منبر از نور بسیار که طول آن یک صد میل باشد و یک طرف است عرشش که از  
 دیگر بر طرف پس بر درگاه کار کند که امام حسن و امام حسین را بسیار در دهان  
 بر منبر رود و عرشش در ایشان زینت دهد و آن ایضا مروت که روزی او  
 شتر سوار می شد و بنده گفت که ملاک کند بجان فاطمه چون به روضه فاطمه رسید  
 بعد از سلام گفت ای فاطمه پسران خود را بفرست تا من را ببینم و بر فاطمه عرض کرد  
 پس بپایان ایشان را در درگاهش از من بفرست که بپایان ایشان  
 در آن روز که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 من نقل کنم چون اوصاف لول الله نقل کرد و بر سر خود نشاند

که روزی

که روزی فاطمه که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 ای سلمان حسن را که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 مردم بخدمت رسول الله آمد و حال را عرض کرد پس حضرت رسول الله از آنجا  
 با جمعی از اعیان در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 تو در باغ آباد محتاج در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 با جمعی از اعیان در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 سر ایشان نشسته و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 دیدم استقبال آنحضرت کرده سلام باز گفت عرض کرد با رسول الله من فرشته بودم و در آنجا  
 دقیقه از آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و حال چند نرسال است که در روزی با من صورت و امروز در نزد فرزند آن تو آمد و بخدمت  
 گاری ایشان من مضمون می فرستم که برکت شفاعت ایشان حق تعالی قبول کند  
 پس حضرت در بالای سر من نشاند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و حضرت ایشان را بر دامن خود داشت و فرمود ای نور دیده که از این فرشته بر سر است  
 او را با من صورت شد و از من می فرستاد که در آنجا بود و در آنجا بود  
 بر تو باشد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و بحق بر این را حق و بحق مادر فاطمه را که این فرشته کان از زبان خود آورده

و آن فرشته ایشان را بستاند و آن را بفرستد و آن فرشته ایشان را بستاند  
 برکت و بستاند و آن را بفرستد و آن فرشته ایشان را بستاند  
 فاطمه را که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و طعمای تمام ایشان را بر سر خود بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 چون آنحضرت ایشان را دید گفت ای نور دیده که از این فرشته بر سر است  
 بر تو که از آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 آنجا ایشان را اطلاع ده تا لا اله الا الله و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و از آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 نگاه بآن بر می گرداند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 ای سلمان که با تو این می فرماید ای رسول الله فرمود ای سلمان این با من می فرماید  
 اینست که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 که روزی فاطمه که با من بخدمت حضرت آمد و گفت ای نور دیده که از این فرشته بر سر است  
 از خانه بیرون رفته اند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بعد از آن حضرت از آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 روانه نشد و چون با جمعی از اعیان در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 در فرشته حق تعالی ایشان را بستاند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

کرده اند

کرده اند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 که یکی ایشان را با ما دید که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و نیا و فرشته می فرماید از برای مردمان بیان کن که حق تعالی بپایان آن فرشته فرموده  
 پس چون فرشته می فرماید که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بعد از آن حضرت در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 چه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 از جانب من و خدا که آن فرشته را در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 ایشان را تمام و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 که این خبر در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 زینب و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 پس بعد از آن حضرت در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 داخل شد و چون نظر کرد عالم را و او را دید که در آنجا بود و در آنجا بود



الزمن

و در آن وقت حاکم مدینه بود نامه باد نوشت که این زور را با دست اومد مرا بکنی  
اگر قطعه از آن در دریا یا عمان افتد هیچ جزایست که بخونی و بهر سریری که میماند  
قطعه از آن با نام حسن بخت بخشد و او را با کجا ببرد و در پیش مرادان ملعون چون بگرفت  
نام طالع بخت در صدد قتلش فراهم کرد بر آن پیش دلال را طلبید و او را به نزد پادشاه  
بخت افشاد که زن نام حسن بود فرستاد و او را باین نوید فریب داد که بزیر بر معوی که از آن  
خشن تر از شیخ عاشق جمال تو شد و در آرزوی وصال تو می باشد اما تا نام حسن  
در حیثیست و صلیبش بر تو باد به دفع او را گیتی نامی وصال بزیر برسی اما ملعون بفریفت  
مال دنیا شده دل بر بزرگ بخت حاکم قتل نام حسن بدست و آن قدری از آن زور زد و  
فرستاد که ملعون قدری صلیب آویختن بکن مظلوم نورانید بر حضرت زین العابدین و تمام  
انقباض کرد و در شک کشید و چون صبح شد بر سر قدر سوالات رفت و دعا کرد و خود را  
بر زره مطهره تالیلهای پادشاه بارید و دیگر قدری را بر طالع بارید و بخت داده تا از این دفعه  
بشتر تر و زیاده دفعه اول بستاند میگوید که بخت صبح رنجوی بجد و در زین غایب  
چون صبح شد خود را به ابر کشید و حیدر را زور کار رسانید و بخت صبح بر سر قدر آید  
بدلکان بشد بر زین خانه پادشاه برون رفت دیگر باره مرادان قدری زور دیکتا بنده و او را  
به نزد پادشاه فرستاد و بهیچام کرد که بزیر از فقر تو بیستاد دفع نام حسن بکن که  
یو صال بزیر برسی اما ملعون بهر قدرش میگرد تا در شب چشم چشم قدری زور زد

روانه منزل امام شریفه بختی به عود خود و میسر بود آن جوان در آن غریبه را  
دید که گفت و در خواب بر آن غریبه هوار هوار میاد کوزه آبی به پیر مایلین  
انتخاب برداشت و دیگر کوزه را بر سر پشته انداخته و هر که از آن میخاست آن روز  
بر آن کوهی بخت باگشت مایلانه داخل کوزه شده و درون آن چون انوک زمانه  
گرفت آنوقت پیدا شده و او را پلایست مبارک دراز گردان کوزه را  
بر داشت و دیگر مهرش داشت است از آن آب بخوشید و کوزه را بر زمین گذاشت  
و گفت آه این بچه آبی بود که از خلق ناخاموش باره کرد و شروع بناله و زاری نمود  
خواهر آن را بلبست همه در نزد او حاضر شدند که زاری میکرد و بر سرش انگشت  
داخل شده دید برادر او در میان خاک و خون مضطربه و ناامید چون نظر امام شریف  
به برادرش افتاد که گویان شده او را در داخل گرفت پس امام شریف ای برادر عزیز دیدم  
بقیامت اخلاص و حال جدو دردم را در خواستیدم که در برشت دست مرا گرفته و در خواست  
بشت میکرد اندیشه هم گفت ای عزیز از پیش که از دست دشمنان قتل شدی و خوشبخت  
مردم خدای بودم دردم را دیدم که بر ایشان حال با عده ام که منجمله بر کما بیستاده بودم  
ایشان خازانان بشت و خود را بن صفای خودم که بر او میگفت ای نوزده صبر  
و در دست در شطرا تو انداختی و تو را از دست بچکان دادم چه کن که فردا شب  
مردمانی بچکان خزان تو را بکشند و در این برده گیان سرای عفت به میا بکشند

از هر کسی است که چون پدر شد و ازین گونه آب خورد از خلق تا نام باره باشد  
 میماند کار خشن شد تمام حسین آن گونه را بر پشت کفش از آن آب بخورد  
 پیغمبر و کلمات او را از باغی و در خوش انجاس میخشد و خشتایان بجای آب میخورد  
 روانه شد تا که او هم کوزه را از دست امام حسین گرفت و کفای برادر با چادر را  
 در خوش آب که آب تو را بمن داده تو را نصیب کنی شد دین داد و از این برادر  
 ای حسین مظلوم را آب آید که نه تو را از خشک خیزد او اندک ماند که گفتد که از  
 دست جیاس از ده جرم مکرر شد در میان خاک و خون که نشسته سرش بر ستان بزرگ  
 و با اهل بیت و عورتان بجای نشاند از غری بزرگ برادرش ای برادر از آن لحظه  
 خود آب حسن فریاد از آن دم که بخورد آب حسین پس امام حسین آن گونه را بر پشت  
 در بر زمین زد که شکست و آبش بر جفت و درین بخشش باره پاره شد پس یک مبارک  
 آنوقت بدر آمد و برین افکار و غلطی درال میکرد و کار نکش برادرش خوانان  
 میکرد کار میل بجای برادران میکرد تا آب برآید و در کف دست غالب شد  
 بطش بر سر او انداخته که او را با آب میخورد پاره از بکسر از راه خلق او برون آمد  
 تا چون خناب بلند شد نکست مبارکش بر سرش زد بر روی برادرش نهاده بود  
 و زاری و دردمندان کرد و زاری میکرد و دیکت و دیگر داد و می نمود که کلمات  
 دیدن او بنود بر امام حسین برآید که ای برادر تو را که در دهنش فروی برادر















فرمود تو آن خدای بزرگوار چون بزرگوار رسیدی بشنود و تو آن را نموده داد که  
پسران مسلم را آورده ام تو آن را باین خیر بشنود بسیار خوشحال شد و متعجب  
گشت که میفرموده و آن کینه را زان حال خود را کرده و متعجب گشت و در این وقت  
او طفل برون آمد و خنده بسیار پیش از آن داشت و دست و پا بیست و نه  
پایه سید و مانند مادر مهربان فرمود میگوید و میگفت این پسران مادر و پدری  
مادر و پدری و مادر و پدری را که میفرمود و در خدمت گذار میباشند  
مستحکم میگردد اما چون بزرگوار رسید که میگوید پسران مسلم را آورده  
زندان باز را طلبید و گفت پسران مسلم را چه کردی گفت از برای رضای خدا را که  
پسران مسلم را گفت از تو رسیدی گفت که از تو ترس از تو ترسیدم و طمع  
پدر بزرگوار پیش از این طلب و تمیز میگردد و در آن وقت پیش از هم داری من را  
بکار حضرت رسول الله از دست تو خلاص کردم و در روز قیامت من را بخشد  
از او دارم پس این زیاد ملعون در غضبش گفت من خطه مرا می تو خواهم داد  
مشکوک گفت از آن خان من خدای این بابی پس اگر کرد او را عفو کنی گشتید  
و زان باز او را که در شکوه گفت ایسم الله الرحمن الرحیم و زان باز او را که  
گفت خداوند امر کرده و در دستم گفت خداوند امر را پس از او در جهاد گفت خداوند  
کوه پیش که مرا بچیت فرزند رسول تو می کشند و در دستم گفت خداوند امر را

رسول

رسول و اهل بیت او برین انکار داشت تا با نهد تا زان باوردند پیش کوه را  
غالب شد و آب غلبه نمود و آن ملعون گفت ای کوه سید پس بپوش و چون چشم  
نموده گفت از انوش کو فریاد کردند و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
اما آن زن صالحه چون پیش از آن طفل را در خانه داد و طعمای بخورید ایشان  
مادر ایشان بخوردند و نه بخورید و نه بخورید چون قدر از این گشت و هرگز از این گشت  
عده بگشت بخانه که بخت است و نامه زن گفت نور ای شیخ آن ملعون گفت  
پسر زیاد امروز نه آمده که اگر پسران مسلم را گرفت بزد من آورد با بپوش غلبه  
خواهم داد و از آن وقت تا حال من در طلب ایشان را کردم تا بهم ملاک شد و از  
ایشان از این گشت من گفت ایچره تو را با بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
ساعت پیش نور این امر را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
بگشت برادر بزرگوار که تا مشغول بود بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
از خواب بیدار کرد و گفت تا زان بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
که بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
و چون نظر بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
ظالمان گشتند بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
خوابند بود برادرش گفت ای برادر بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش

دیم بر دست در کردن بیکدیگر کرده افکار کرد و در آن خدای که پیش از  
بیکوش عارض رسید بر تو است و از تو نشد رسید که این کار و این جبهه از تو بخار  
چرا نشد و نه است که تو با بیکدیگر عارض بر تو است و در آن خدای که پیش از  
دست در کردن هم دیگر کرده اند که می کشند عارض گفت شایسته پیش از این  
بیکدیگر دست گفتند تا فرزند مسلم که داد و عارض گفت در اینجا امر و من  
در طلبش ایچره و ملاک کردم و در خانه من بود پس آن را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
که بر او در افشا و دیکه و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
از خدا به ترس بر می بیند این را که من بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
در خانه و در طفل را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
و شایسته بر دست و این را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
ایشان می دود و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
و آن ملعون از این خدای میگردد و در آن میگردد و پسران مسلم را عارض و ملاک از این عارض  
میفرستد عارض بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
شرم دارم عارض که این کار کنم که ملاک دل طاعت آن دارد که این دو طفل را بپوش و بپوش  
عارض گفت اگر این کار را نکنی من نور تو را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
من این را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش

گفت

گفت تو پیش از این گفت ایچره که گفت ایچره که گفت ایچره که گفت ایچره که گفت ایچره که  
که هرگز این کار نکنم و تو را هم نگذازم که این کار کنی و در آن عارض و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
گشت از این بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
گشت دست بر می کشد پس طمع دل سید از این بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
کرد تا بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
و آن عارض و مادر را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
داد و از این بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
و این پیش از این گشت دست بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
درد من هیچ در دست گفت که این کار را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
گفت این کار را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
که بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
تو ملاک این میان و این را بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش  
دیکدیگر گفت ایچره که بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش و بپوش



پس قال برادر بزرگ ای سر از بدن جدا کرد و تنش را در آب انجمنش برادر کوچکش گرفت  
و برادر خرد را کشید و به رحمت خون برادر خرد را بر سر روی خود مالید و سر او را در آب  
و دیگران و میگفت ای برادر من از غیب تو خبر خواهم که می گفت و ان شاء الله  
بر جاست ملعون عفو اسرار را از او گرفت و سر او را بر سر خود کرد و تنش را در آب انجمنش  
پس تن برادر بزرگ را از آب بالا انداخت دست در کردن نه هر که کرده با یک فرود شد  
ان الله و ان الله یصون عظم الکفر ایام صلی الله علیه و آله و سلم

خط پرویل

[illegible]

کف دریا باشد مردی در آنجا مشغول گفت این حدیث نباید صحیح باشد چو زنی آمد  
که گفتد که این گفتار آب است نه شد عجز این از آن سخن منع کرده و با وی عاصم  
مجادله نمود و او از اعتقاد آن سخن باز نشست و از جلی شدن رخت چون نود کرد  
که باین نزد آمد و اظهار محبت و پیشانی کرد پس از وی پرسید گفت ای زنی از آن  
چون ترش شد تو آب دیدم که قیامت بر باشد و مردم را در حوائج این سخن مجامع  
و تراوی اعمال را آویخته اند و هر طایفه مردی چشم کشیده اند و هر چه از آن فواید  
و زیاده چشم بخورده اند و حوائج قیامت چنان گرم شده که هر که با روی گذارد  
مغز سرش بخوش آید در آنوقت تشنگی رخشان باشد و دیدم که بر جانب راست من  
توضیح کن از آن و هر دو یک زن پشاده و با مردم را آب میدهند و آگاهی  
نمکنند و پیش پویشند که قیامت آن آب است که در جواب من گفت آن مردی که  
مناب کوه اند و دیگر از غرث امیر المؤمنین است و از زن فاطمه زهرا است  
گفتم چرا اسباب پوشیده اند و کریمکنند گفته تو که نمیدانم که ایام محمد است  
هنگام انقراض است که امام حسین است بر من نزد حضرت فاطمه عرض کردم که ای  
خزانه آب من از فاطمه و کسان از حسین انشاء از تشنگی بملک از من از غرث  
آیا به سخن حضرت از وی غصه بیند نگاه کرد و فرمود چگونه از آن کوه و محل  
آنکه بکار میکنی تو آب که بر فرزند من حسین را عطا کن من تو را آب دهم

25

و من از دست نیاوخته از خواهر سیدار شدم و از گفته و خفته پیغام دست خفا  
کردم و حال آدم از شاه خدو تو اگر هست **اما** کیفیت آمدن بنایت به اینست که  
حضرت آدم حسین را بجانب کربلا می برد و با پس بنظر می بست که چون مسلم وارد  
کوفه شد قریب بجهاد از کربلا کوفان نامرد نزد مسلم آمدند و با هم حسین را بجهت  
کردن و دفع خون می گفتند چون مسلم این حال ادید نامها با هم حسین را نوشت کردند  
و رخت تمام بشماره ده دست خاک را کشایان بر تنش ریختند پس وارد کربلا شدند حضرت آدم  
حسین را واده علق کرد و بر منبر برآمد بعد از آنکه دود در دست بنابر فرمود  
ایمانا کس را نباید گفتی نعم مگر آنرا منتهای قله که چون فرزند آدم را کشته دمی بسیار  
منشام بجهت پدرم و منقش از برای دینی من بقعه شریفی خسته کرده و بر دوی  
انجا خواهم رسید و گویا می بینم که در این نوعی اعضا می شود که بار بار باره بخود  
بار و نزد خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر او بخود در بار جان در بازو و با  
این باز کرد در دینی الله صلی الله علیه و آله پس نزد حضرت آدم عرض کرد این رسول الله  
ترک این سخن و مجالسه بسیار که در حضور خود این مجلس بجم رسول الله  
و امر فرموده است که در آن سرایت که بعد از این ظاهر می آید بر نظر ما هر از این  
عینش بر نشاند حضرت در باب سفر کربلا بخاره که کلام آنرا باین مضمون  
گشود اینها که که کل نفس نفقة الموت و اما تو توفیق بخور که بقیع حضرت



دختران

194.

194.

بر سر در خلوت فرزادام حسین را که گفت یابن رسول الله دست حر بر گرد باد  
 که تیغ بر روی تو نشسته و دیده اش کور باد که بخیانت بروی تو نگاه کند و در دهان  
 این راه بر سر کج و کاخ کج می کشد شربت است بهشت یکن می داد و در وقتیکه از خطا بودن  
 می گاهم حدای می کشیدم که دست او بخت است از دست او دامن تیغ بودم که می بخت  
 فرزند رسول خدا مردم شربت است بهشت می شود بر کف یابن رسول الله صلح می خاست  
 که امروز ما همراه شما باشیم چون شربت است که من بخوابم باشد بخار از خود را گرفته  
 بهر کجا که می خواهید بروم و چون نذر خود مانده که تیغی از ابرو نشاکند و بر می گردیم  
 حضرت در او کار کرد ایچون شربت حضرت با او کرده و از راه رفتن در وقت از شربت  
 بود بخایت ظلمه از تاریک راه ناکه که گرفته و بر طرف که می رفتند نمیدانست که کجا  
 می رود حضرت امام حسین را از اهل بیت خود و فراتراده بود چون اهل جم می شد که  
 که کند حضرت امام حسین را همراه نیست همه مضطرب و گریان شدند که ناکه از  
 ذوالحججه که گوش ایشان رسید حضرت امام حسین را با ایشان شربت لقمه می رسان و در آن  
 می رفتند تا منظر ظاهر شد ناکه ذوالحججه که بر زمین می افتاد و دست او بر شربت  
 نازدانه بود و مردم بر نمیشت حضرت امام حسین را می رساند پس از آن که رسید  
 ازین جهت که چراغ انتظار و دل در دست و در سران عرض کرد که یابن رسول الله این  
 زمین را دست ما بر میگویند حضرت را و با نام و دیگرمان دارد یکا گفت یابن رسول الله



















۱۰۰

[illegible]

ایسٹم

[illegible]























که این شد و گفت ایضا که هر که تقدیر جهان شده که در وقتیکه من در تو در قفسی نیستم  
حسن را بر من نمیکنند و با رای حکم او در پیش بر من آید و حلقم حسین را بچرخ برده  
به بر تو آورده و بچرخ بر من نمیکنند و از این جهت من در هر سر و حلقم حسین را  
بوسیدم و حلقم حسین را بر من نمیکنند و از این جهت من در هر سر و حلقم حسین را  
بوسیدم و در کدام زمین دارد و حق تو اینست و خود و بیجان او که بر ستادی تو اینست  
حضرت رسول فرمود ایضا که حسین را در روز عاشورا شهید کنند و در زمین که حلقم حسین را  
و طفلان او را بعد از او بکشند و حضرت فاطمه این سخن شنید و بلافاصله صدای گریه بلند کرد  
و گفت ای پدر بر زکریا حسین من در آن وقت کسی را در گریه و زاری او نفهمیدم  
و ای خایه حضرت رسول فرمود ای فاطمه محزون که شیعیان و دوستان حسین بسیارند  
از وقت شهادت او تا آخر عالم چون ماه محرم در آن قعر غم فرزند تو را بر باغ اینست که  
در مصیبت این بسیار است و در آن زمان نیز حضرت فاطمه عرض کرد که ای پدر بر زکریا  
ایشان در مصیبت فرزند من حسین چنین باری خایه مادر عرض بایشان و بیجان اینست که  
حضرت فرمود چون در وقت شهادت من شهادت من کنم و تو شهادت زمان کنی **ان شاء الله**  
کیفیت شهادت تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من  
حسین شهادت من حضرت علی اکبر سلام الله علیه بگوید ای فاطمه که چون حضرت علی  
شهادت من شد و بعد از آن حسین را در آن وقت حضرت فاطمه عرض کرد که ای پدر بر زکریا

اینست

از اهل بیت است و خانه بود حضرت امام حسین را و سر بریده است که در خانه میدان  
کارزار شد و ایضا که هر که بر خود را خانم میدان دید که این کار را نزد خود و عرض کرد  
که ای پدر بر زکریا حسین من در آن وقت کسی را در گریه و زاری او نفهمیدم  
و ای خایه حضرت رسول فرمود ای فاطمه محزون که شیعیان و دوستان حسین بسیارند  
از وقت شهادت او تا آخر عالم چون ماه محرم در آن قعر غم فرزند تو را بر باغ اینست که  
در مصیبت این بسیار است و در آن زمان نیز حضرت فاطمه عرض کرد که ای پدر بر زکریا  
ایشان در مصیبت فرزند من حسین چنین باری خایه مادر عرض بایشان و بیجان اینست که  
حضرت فرمود چون در وقت شهادت من شهادت من کنم و تو شهادت زمان کنی **ان شاء الله**  
کیفیت شهادت تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من  
حسین شهادت من حضرت علی اکبر سلام الله علیه بگوید ای فاطمه که چون حضرت علی  
شهادت من شد و بعد از آن حسین را در آن وقت حضرت فاطمه عرض کرد که ای پدر بر زکریا

سعی کنید معلوم است که دیگر کسی از برای حسین خانه در آن وقت حضرت امام حسین را  
بهر سعد کرده و گفت خدا را تو را قطع کند چنانکه تو را قطع کردی اما چون  
شاه از راه علی اکبر بر لشکر این سعد رسید و خبر شنید و بیان حریفان خود را فرمود  
و هر چند مبارز طلبید که بمیدان آید و بنام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
و هر طرف که رو میکرد جمع از آن مخالفان بیرون را بجایگاه طایف می افکند و می افکند  
نفران و آن جهت نمود و در آن وقت لشکری بر او خاسته و نزد پدر بر زکریا و گفت  
یا پناه اعطش اعطش ای پدر بر زکریا از تشنگی میکان بشدم آیا قربت آب هست که کام  
خود را ترسانم و در آن زمان خبر آوردیم بر حضرت امام حسین و چنان که برکت که حسین  
تریشتر شد و گفت ای عزیز من بخدمت که بر حقه و عداوت و دشواری است که کورا  
باجای خال من شده و نباید برایش آن گشت که تو پیش از این نمیدانستی که مادر تو در آن  
اداره نزد خود طلبید و خاک از صورت دوگان مبارکش پاک میکرد و بکشته حضرت  
رسول را و از آنکه بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته  
که درین دودی از شراب کثرت از دست بیدار گشت که از شراب تو اینست  
برخی اگر میدان معاد دست نمود و مبارز طلبید و بسیار از کفار و شیطان روزگار را  
بدار البوار رسیده و خود را بقلب سپاه زد و بسیاری از انقوم را بکشته و بکشته  
و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته و بکشته

عالم

حالت دید باکت بر سپاه زد که ای نامرد این یک طفل بیشتر نیست و در او را  
بکشد که ناله تمام لشکر از جا بجنبند و ای اکبر اگر در میان از نشسته و در آن وقت آن بکشد  
کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
بر آید و هر یک از این بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
و هر کس که در آن وقت شهادت من شهادت من کنم و تو شهادت زمان کنی **ان شاء الله**  
کیفیت شهادت تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من و تو در دیده من  
حسین شهادت من حضرت علی اکبر سلام الله علیه بگوید ای فاطمه که چون حضرت علی  
شهادت من شد و بعد از آن حسین را در آن وقت حضرت فاطمه عرض کرد که ای پدر بر زکریا



نوجوان

روان نقلین ایمن حضرت اباجده الهی فی علیہ السلام  
 ایشیجان دای هواداران دای من پیغمبر الزمان این مصیبت ز مصیبت  
 کز بازلطافت جهان دگرش طافت نشیند آن پند این مامنه نامحی است که اول  
 دنیا سالها چنین نامزد و نام واقعت شد بچند اشعار این است بحضرت اباجده  
 زدی کسی هم بود و نثار دیت پرست و کفار ترک و لعل هندستان بکرده اشیا  
 در این مصیبت غنما داشتند و نام و کرم بلکه طرد و دشمنی و ناله کربان  
 و آوازهای پیغمبران و کسانها و زمینها همه در دایر و دایر مشغول مام و دایر میگردند  
 و در آیات حضرت فاطمه زهرا کسیت پوش در مجرای تغییره فرزندش را غرضه و در  
 فرزندش یک میکند و شک از دیدهای او گرد کنندگان پاک میکند و دین زاری  
 هست میدهد ای عزیزان اگر نثار در میان کنند دایر مام بهما شک خون از دیده  
 و با جوار محمود و اگر فرزندش از شما برود پسینا پاک و دیده ایان بیکدیگر حال اگر در وقت  
 غمی از فرزند بغیرا می رسد و در دایر آنحضرت ام حسین را غمی میفرماید که  
 در صحت من از کیه کند یا از زیارت کنند من او را از تنهایی بود قیامت نجات دهم  
 و بعد از آن عرض شد حضرت پیغمبر نازل شد و فرمود که ام حسین را که گوید بود در دایر من  
 بگذرد و از آن نشسته بود و حضرت پیغمبر او را می پرسد و میگوید پس چرا عرض کردی که او را  
 پس از آنجا است دایر من فرمود ای عزیزان بیکدیگر عرض کرد و دست عالم حسین

پارہ

باری جلوت است دلور و درین مه سرور سینه من پس برتر گفت و از اول الله تعالی  
سید را بعد از دشمنی تو بخوار و ذاری با بشنید سر از من بکنند برتر  
گویند و گفت ای برتر لبش بر دست او چو برت برتر گفت خفاست که کاران  
خیجیان و درستان حسین برتر است دل فرود از انرا که کاران است برتر  
بقضای الله تعالی که در روز عاقل و در وقتیکه آن امام عظمی و بکر و شهدا بکفر  
جهد میکرد و نجاست بد الله بود که کرامه و دفعه بقدر آتش از زبان شیشه زبک  
بود که الله بکافران را دانه جهنم ناید کلامه آنفعی او از دانه که حسین از کلام  
بقدرت امامت جنگ کفی تمام روی زهر حریف و بخواند بود که خفاست برتر  
فراموش کرده برتر است حسین بصر را بخلاف کرد گفت ای بکر و الله از کلام  
ای عزیزان فرشته کاران که برتر است درگاه خداوند در برتر از انرا که برتر است  
در عقاب اگر ایشان بر حسین را کشتند که سرایا غن عصبانیم چگونه کردیم  
و اگر خفاست برتر است و سید و نجاست احسان شود و ای برتر اول امام است  
که امام بعد از تعزیر آن عظمی و مکر کنیم از کعبه انجا بر روی است که گفت که عظمی و طابع  
از کشتن امام حسین است چنین خواند امام که روزی او از شریف کند صف بکشان  
کرد که خبر اگر او در ورید شمر بفرست است و در روز تمام رولان و بسط بفرست  
از ان است او باره برتر است و دیگر کشته شده اند و بیگم آل عباس و خلافت































ج. ۱۰

مجلس

الطريق

و گاه خدا بزیارت او مکتب دلیر و دانی میگذرد و تورا الهی میکند  
 یعلمون من الزیاده در دنیا و آخرت با این بخت و جادو بس کرد و از خانه برون  
 رفت و خواست ای زن کجای تو و با طفلان چرا پیچ میکنی زن گفت یا معلون  
 تو طفلان حسین را پیچ کردی و پیچ شرم نکردی که با طفلان تو هم پیچ شود پس از برون  
 رفت و دیگر کسی را ندید که چون صبح شد خواست لعین زن را سر بر داشت با سر ای دیگران  
 و دیگران و طفلان زن را زد و دزدان دیگران زیاد معلون و دزدان را زانند نشسته بود و هم حرف  
 و اعظام گوید و در مجلس صبح که پس برگرد که اهل بیت مصطفی و در حزن ناخاطره  
 زواران و دشمنان بر آن مجلس لعین زد و زد و در مبارک است نشسته اند از طریق  
 گذشته نزد آن دلازان حاضرند و اکنون نظر این زیاد معلون بر مبارک امام  
 حسین و اقرار طهارت فرمود که ای خود و چون در دست داشت بر آید آن بخت  
 اشاره میکرد و میگفت حسین بر پیشوایان دینان بوده است نیز بر آن فرمود که اولاد  
احباب پیغمبر بود در مجلس حاضر و در خورش فغان بر آورده گفت یا سر جانان  
 چو بساز ای دین حسین برادران خود قسم که هرگز دیدم که پیغمبر ای دینان را بر کوه  
 و میمکن این زیاد معلون و دزدی دیدم که حضرت رسول ص را بر آن راست  
 و صلب این سر را بر آن چنگ زد و بود و میگفت خداوند این پیغمبر را تو صلی  
 و ایشان امامت من اند و نزد مسلمانان ای پیغمبر از امامت پیغمبر را تو صلی



کدی بر سر بزم چشم که بان از چشمش بر میان برون رفت و گفت ای صاحب  
ای اهل کاف و کوشم که بر سر قلم گرفته و بر سر جان را بر خود امیر کرده که با فرزند دانا  
خود بخت کرد و بر سر دست داشت که لبهای صحن را بویسد ملعون بن ملعون بوسه  
گاه او را باره باره کرده چنانکه نور از او را بختاک با لیدند و چهره مبارک او را  
بخون آغشته کرده گشته و صحن اهل کافان چه از هم نمیدانند بر سر دست امیر صحن را  
در جل جلاله زیاده کرده و در پیش خواندن در پیش بود و سلام نکرد در گوشه نشست  
الملعون غفنا گشته و بر سر کلاه این زن از کبیت گفت در پیش خواندن و در خانه  
این زیاده گفت چه میکند از آنکه نشان را سو کرده و در دوغ نشان را ظاهر کرده و بعد از این  
خواندن گفت شکوه بسیار خدا را که گرامی داشت پیش خود را از جوی کافان پاک  
کرد و بعد در سوختن خود که در دوغ نمیکوید که بار از این زیاده گفت و بعد که خدا  
چو کرد بر ابر دست زینت گفت مردم که بختی این زن که بسیار است شهادت قایم شد  
و بعد در میان حالت خبر داده بودند و در این زن در پیش بود و دای بر سر جان و عینیت  
که خداوند نور را با نشان صحنه با نانو حکم کند در آنوقت بر تو معلوم خواهد شد  
که قیام و غلبه را بشناسی بر سر جان صحنه میداند که به کار کردی بزرگ خاندان نبوت  
گشتن صحنه و در دوغ را قطع کردی از این بخت نشان نیست و دست و پای بر تو تمام  
گشتن ای اهل زیاده اگر دیده تو بخت صحنه روشن شد دید و بعد از این

ادورد شد

او روشن شد این زیاده ملعون از کلمات ایشان در غیبت و حکم بقتل این زیاده  
اهل صحنه که مضرط و از ان نشد و بر سر از احتضار مجلس خیرت و گفت ای  
بایر سخن زمان تا مژده مصیبت کشید و راننده کردن از طریق عقل برون است  
پس ملعون از سر قتل وی در گشت و صحنه امیر بر سر جان و نشان که این بخت  
گفته این صحنه را بر سر دست گفت من شنیدم که با این صحنه در گوشه نشسته  
بها برین گفتای بر سر جان آن صحنه اگر برادر بزرگ من بود که در گوشه نشسته  
و خدا در و قیامت با زینت خواندن او را از تو یاد کرد این زیاده ملعون از این سخن  
در غیبت گفت این برادر بقتل رساند و سرش را برین زن آید که او را حلا و نانو  
آن صحنه مظلوم را گرفت زینت ملاکش مانند پسند بر حجت و با زوی دیگر سر گرفت  
و فریاد کرد که بر سر جان منور از گشتن بر سر زنش و قطع نسل او را بدیدم کردی  
تو را کاف نیست که بخوانی این طفل بکینه را بقتل برش ای بر زیاده انا اهل بیت  
رسالت چون طفل مانده هست و ما ایران یکسری غریب محرمی بر این زن  
و اگر از ده قتل این طفل داری پس اول بر کفش و بعد از آن هر چه خواهی میکنی و آن  
امام مظلوم گفت مرا از قتل می ترس که تو نمیدانی که گشته شدن در راه خدا عادت است  
این زیاده لحظه سر بر سر گشت پس امیر کرد که اهل بیت را بجهش برده و بعد از آن چند روز  
دیگر این زیاده ملعون اسرای اهل بیت را با سرهای شهیدان بخونش داده و جمع کرد

همراه او کرده روانه شام نموده ملعون آن اسیران را همچو اسیران و از این منزل منزل  
می برد تا بقصر رسانیده در آنجا دیری بود که را به نهر افکند و در آنجا اسکی داشت  
آن لشکر بیای در فرقه که در آنجا بزم برام در بر آنکه چون مظلوم بر سر مظلوم امام  
صحنه را اخذ کرد و در نو عظیم از آن سر مبارک باستان میوه را به نیت که در کبیت  
که ایقوم بچین این سر از کبیت گشته از صحنه بن علی است که از برای بر سر میر و لب  
گفت این صحنه همان صحنه است که بر سر سر بر سر بر سر نشاست و مادر سر سر بر سر  
گفته و گفت ای صاحب خدا بر سر با هر صحنه فرزند بود و او را بر روی با نیت حایمید ایم  
بر سر بشمر که گفت در از این بر سر است بمن رسید آن زور را بر میم که این سر را  
مشابیه نزد من کنایه و چون صحنه بر سر بازدم ملعون بطعن در آن سر او را  
بر ابروی زور را گرفت و در آنکه در کبیت ضبط نمود و سرش را بر او را با نیت  
مطلوع امام حسین را بر سر خود برد از زور در روی روشش مانند نیت و او را که ای ارباب  
پیر خورش حال تو خوش حال کسی که این سر را بر سر خایه بر لب آن سر نور را بخت  
و کلاه شبست در بر سجده خود گشت و خود بخانه و گرفت بعد از زمانه و بعد که بخانه  
که آن سر او را در کجا بود چنان که در گشته که هیچ دیده تاب دیدن او ندارد ناگاه متعجب  
آنخان نشان گشته و دعای فرمود که دور بان بسیار از طرفی فریاد علقه طوقا  
میکند که راه دید که تو ارباب را و مادر و صف و در خورشید و بر سر بدن فرعون و هم

ای آینه پس جماعت که کوزه خورد آینه در هر کس منوای تو میزد و آینه مبارک را  
زیادت میکردند که ناگاه غلبه عظیم بر سر شد و در و ش و مال در زمین و پستان افتاد  
و عاری نور را بر زمین آید و یک باکت بر او افتاد که بر سرش بپوش یک تو تو  
قیامت و صحنه را که در صحنه می آید بر سر جان و بنظر زینت که کسی را نمیدید  
اما فریاد ناله زنان بگوشه او می رسیده در آن میان یک گفت ای ملک عظیم  
مادر وای خورشید وای خورشید وای نور دیده وای سرور دیده من بختی نشسته  
ندای تو که در هم خور که فریاد قیامت داد تو از قاتلان تو بستانم بر سر اهل بیت  
این صحنه بر سر سر چون بپوش که از برای آنکه گشته بدید پس ناگاه در روی پیش آن سر که  
در آنوی ادب داشت و گفت ای سرور وای بر سر و بر سر بقتل میداند که تو را در نزد خدا  
قدرد منزلت را به نیت چرا که وصف تو را در توره و بخت تو انعام تو را بخت تو  
میدم که با من بخت کن در زبان خود بگو که من کیستم بفرمان تو را چون سر را بر سر سر  
در آنکه گفت ای ارباب من یکسری بدیده من غلبه بخت گشته من گشته قوم خاتم  
عزیز خود بر سر و بر سر که تیغ آید و او را بر سر گشته ای سر مبارک زیاده تر میان  
کن که میخواهم از زبان مبارک تو صحنه را بشنوم که در آنوقت آن سر مبارک  
گفت ای ارباب من غلبه ملعون که این صحنه را بختی و آن خان طاعنه از آنکه گشته بدید  
ای بر سر فرزند صحنه و حکم گوشه علی را بر سر سر و بر سر سر از نشان من نمیدانست

وین







الحسين بن علي  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام

وزير العباس  
 وراج الباكين ورجل القبا  
 وفضل القبا  
 الطامنين انا  
 البعيد الجليل  
 والبصير الحكيم  
 انا من الهامى  
 المسلمين وقا  
 والاكثين والقبا  
 والجبا اعداء  
 ان صبي رارث  
 المشرق والارسلين

جمله ای است که خود بر تخت برخواست و نواح مکه را بر سر نهاد و امر داد  
بر زنان شام را صادر کرده در کمال امر کرده که سرای بنشینان و اسیران را بجا او بیاورند  
و در وقت آورده بنیان سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام میگفت لا حول ولا قوة  
الا بالله جمع کثیری از کلمات بنشینان با یحیی بن اهل بیت بدرقه رسیدند و ملعون  
سر مبارک حضرت امام حسین را داشتند داخل شدند چون نظرش بر بغیر قرار گرفت آفرید  
و کلامی فرمود اَوْدَعَ هَذَا الرَّجُلُ قُلُوبَ سَيِّدِنَا الْحُجَّاجِ أَفْطَلَتْ بَيْتَ النَّاسِ حُجَّاجًا  
و آید و بفرستد ای قنبر بن العنبر ای بنو بار کن چهار بابان را از اهل  
و نفره که من کشیده ام آنگاه برده نیستند و با دست بران کوه را داشته ام که بر سرین  
مردم بوده است از حرم بر آورده در خانه طایفین است در دست سبزه زار زلفشان  
در رختش و کف از کمرش سبزه برین مردم بوده است چرا که در کف گفت مَنْ  
بَارَزَهُ وَخَلَعَ تَوَدَّ أَنْ يَكُونَ بِرِيٍّ يَوْجُوًّا او رسیده و امر کرد که او را گردن زنند  
عَنْ كَلِّهِ الْعَالَمُ وَكَفَقُوا لَيْسَ بِهِ مَلْعُونٌ طغی بنی طغی و امر کرد که سر مبارک  
حضرت امام حسین را در آن نهادند و سر را بر سر نهادند او آورده در پیش رخسار آن کشته  
و آن رویش به حال یک یک است را بر سریده می گفت ابن سر است تا به رحمت آنها طایفین  
سر مبارک را که اهل بیت داخل جسدش چون ایشان داخل کردند همه را یک ریسان  
بسته و در کوه کربلا می کشیدند همه بر روی می افتادند و هر که در رفتن کوه می کرد

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

نماز باز و گشتن و ازین دنیا بکمال برادر نیز برود چون نظر امام زین العابدین بر کرد و فرمود  
 گفت ای برادر خود را چشم مندم که از مردم برون آید کار با این حال در پیش تو چنان کرد  
 فاطمه دختر امام حسین ع میگفت ای برادر خود که ای که در جوانی رسول خدا را بر کوهی  
 مجلس نشاند و این حالت از خندیدن این کلمات بگوید و آهنگ و صدای گریه و زاری  
 از خانه بیرون بلند شد تا چون نظر امام زین العابدین بر بر سر مبارک بر سرش افتاد و گفت  
 و شکست تو بین از دیده مبارک و در پیش تو ای چون سر بر دوش بردم که در پیش نیز  
 گذشت که بجان من در جاکل کرده و یاد از عین میگفت و چشم من چنان دید که عیاش  
 با حسیب را کوا اشرای برادر بر کوه ای و زرد را کوه خضراء و ز چشم من دید که از آن وقت  
 از خندان زینب خانوان خرم نشین مجلس برخواست و مردم را زار و ابرو می شد بر آن  
 بچهار اهل بیت و در پشت سر خود جاده و بچوب شیر را ز اطلال و اگر از ابرو بر سر زان امام  
 حسین ع بر میزد و می گفت که کاش بر زان من می بود و این جناح را بود و در کامی و در خاک  
 من می بود و خفام بیش از اولاد و قاعی ایشان کشیدم بر خطای سیر امام حسین ع  
 گفت بگوید در میان من و حسین در آنوقت ابو بکر علیه السلام که از منی بر ایستاد و در کوه  
 حاضر بود چون دید که آن ملعون چوب بر سر زان آن حضرت می زند آنجا برخواست و بگوید  
 بلند گفت ای برادر خدا دوست تو را قطع کنده ای بر تو چوب بر سر زان آن حضرت زان  
 بر نه می کشد که بگوید در آن حضرت رسول خدا را که کعبه زان این سرور برادرش را می کشد

الاقرا فلهذا قد بين  
لهم فيها

في القودوم في غير  
من الا اعوده

فان قل لا اسلمكم

عبد الموم  
انكر وقال الموزن  
فلما قال الموزن  
فقطعه على الكلب  
فنهض فاراد الموزن  
لعله ان يكون  
والخشب والطين  
حتى صبح الناس  
فلم يبقوا الا  
عبد الموم

اكتب من الله فلما  
 قال له ان الله  
 قال عيسى  
 شهد بهما  
 وشرى  
 ولحمي ودمي  
 قال الودن  
 اسلمك  
 رسول الله  
 انفس من فلان  
 الفيل الا ان  
 كان محمدا  
 اسم

و میفرمود که بشما بهتر بگویم آن اهل بیست و گفتند که ششده کان ششده را گفت و رفت  
گفتند ایشان را و بر سر داشتند از بعد از اسلام که بریزد از سخنان او در غضب و گفت  
ای ابوهریره اگر صمت صحبت تو با رسول الله منظور نمی بود که در وقت بی زدم ابوهریره  
گفت سخنان آنکه از اینجاست که صحبت را با رسول الله ملاقات میکنی و با فرزندان  
او چنین میکنی پس عثمان که بیان نمیداد ابوهریره از مجلس بود از این مرد پرسید که این  
سرازم گفت سر از من است بی ما نیست گفت نام او چه بود گفت حسین گفت و پیش  
که بود گفت علی ابن ابیطالب گفت اندر کش که بود گفت فاطمه عمر و رسول الله بود و گفت  
پس از این خبر پیغمبر شاکت بزرگ گفت بطریق فریاد بر کشید که دای بر شاکم فرمود  
پیغمبر خدا را گفتند ای بنده میانه من و داده هفتاد دینت فاطمه است و بهودنی  
بابی بر ابرام است می شنود خاک قدم را می پوشد و در هر یک که پیغمبر شاکت فرمود  
از دنیا رفته ششده روز با فرزندان او چنین می کشید بریزد از سخنان وی در غضب و گفت  
ای یهودی که شاکت شو که اگر آن نبود که پیغمبر ما فرمود اهل دین را می بخشد که اگر ایشان  
بر سخنان من در حق است یا در حق نمی آید او میگوید که که در وقت بی زدم ابوهریره  
ای ابوهریره بگوید که که از برای یهودی و نصرانی که مخالف دینش هستند از برای هر  
کوتره خمری بخورد که ای یهودی بر تو روزی که می شش پیغمبر خدا را می پوشد و در هر یک  
فاطمه زهر اهل بیتهای وی کند و زهری که بیان نورانیکرد و داد از فرزندان او انداخته از

منه

۱۰۰  
 ۹۰  
 ۸۰  
 ۷۰  
 ۶۰  
 ۵۰  
 ۴۰  
 ۳۰  
 ۲۰  
 ۱۰  
 ۰

[illegible]

فصل في بيان ما ينبغي من التواضع







15

المعبد

از کلام طایع غسل و گفتن این خنده و عجزش را بر نداده و در خمر نشستن را بیک کرده بر سر نشستن  
بر او سوار کرده و در دهنش بر کرد و دیدند که خمر فروزد کبر محبت و دغا و مستی را محراب  
یعنی بدیدم و چون بر خیزد این به طاعت است از کلام طایع اهل بیت محبت و دعا و تپ  
محل نزول ملائکه کشاد و صفای علوم خدا و بهای طریقی و قبل و بعد چون حضرت با آن کار  
خودش دفعان از صافران برخواست و غلغلاد در میان نشا میان افش و خوش  
شد که غیو در شام افشاده و نزد کینا بود که غوغای غامض بر نوازید و پیله بر خود کشید  
و چون را گفت اذان بگو مؤذن گفت ای که حضرت خود می دانند از آن چیز نیست  
بر گفت نشنیده آن لاله الا الله حضرت سرودن هرات می دهد بانه بگو گفتند و عثمان  
من چون مؤذن افشید آن خدا را رسول الله گفت حضرت برخواست و دعا و از سر دعا  
بر داشت و بر زمین فکند و کبر خوان می کند را بر اند کرده و مؤذن را گفت ای محبت  
این ختم که تو به من میری یک است تو قفا من مؤذن را کشید حضرت را در بر بر کرد  
و گفت ای عزیز این ختم که تو به من میری یک است ای پسر حقیر من است بابت تو که حقیر من است  
چرا اولاد او را گشتی تو حق نداری که در صحن ششم فرزند مصطفی پدر معلوم من می دانی  
و خدات را سلب کرده او را بیک درین مجلس بیچاره ایتم نمودی و در دین حقیر من  
مصطفی را نهی و با وجود این کلیه دشواریات چگونه داد حق را مسلمانی می کنی بر حضرت  
کسیان نه در لسان کرده و گفت ای که مردمان و اهل ایمان با ایمان است بقیه از من

که در شهر مسطفی بنشیند و جاده اش را طایفه زور آمد و را توقت کرد و از این مردم میگذشت  
و قیامی برپا شد که جمیع کشوری بر سرش میزدند و بر او طایفه از غلغلته مردم بر سرید بکنند و از توقت  
زور که انجام میگویند خود بخوابسته بنام مشغول شد **در وقت اقامت و مسکن**  
که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای مسیح تو از اهل عرقله و وطن تو که مکه است بی زدن  
آیا میروی بسوی قزوین و از ارباب کنی کفچه خدای تو شوم من از شما میبرم و هم  
و تشریح میگویم و در این شما معروف میگردم و از ارباب بزرگوار است که حضرت آدم از طایفه بنی  
ادنی بر سر بر حضرت فرمود آیا کار میکنی **در وقت مسکن** حسین ع را کردند و در مسکن او کرد  
میکنی عرض کردم خدای تو شوم همین که نصبت میوراید می آوردم بجای خنجر و کوب  
میکنم که اهل و عیال من متوثر نشوند و از کوه و شرب با بیجان تا انزال سنگی بر رخا  
من ظاهر شد حضرت فرمود ای مسیح خدا کند که من شکست از دیدای تو در اید و بیگانه  
شمرده می شوی از اجماعت که محبت با من است و صحبت و با در ده افروخته و از سرور  
صبر و عینا مسیح که با من کوفت و دفت داشت تو که میزدی تو بکسر قطع می شود و من  
که نگاه کنی فریاد می شنوی و بدیدم و دادم و در نزد تو ظاهر شود و ملک الموت بخار  
کنند که با تو کن که او را زکند که کان و شیب جان است و دشت را تیراند و در  
ویدای تو در شرف ملک الموت به تو میگردان که در ترازو را در مغز زنده بر سر است  
آیت من از این است که تا شک از دیدای من بخار شد **افشا** مرویت که در آن زمان



روح الامین نور شهادت حسین را بحضرت پیغمبر رسانید حضرت گریان شد و بجزوه فاطمه  
در آنکه حضرت فاطمه عرض کرد که بر زکوة اگر بکشد تا شهادت حضرت پیغمبر و ای فاطمه بوج  
الامین از جانب ابی طالب این نور آورده که حسین تو را بهترین امت تو بظلمت دنیا  
فاطمه گریان سخن میزند از زاری گریست و گفت ای پدر در کدم وقت او را شهادت بخواند  
حضرت پیغمبر در وقتی که من بکشم و نه تو نه پدرش نه برادرش چون این گفت که  
فاطمه زیاده نرشد و مال و خردش را زود و گفت ای پدر در آنوقت که بیا بیا صحبت  
فرزدم را که بر با خواهر که در کلمات من در آنوقت بودی که صحبت فرزندم را بر با میگردم  
حضرت پیغمبر ای فاطمه غم مخور که من و شیعیان عطا که محنت ده گمان که از آنجا شد  
صفت حسین را بر با من از حدیث در هر سال چون موسم شهادت در کعبه عزی اورا  
نار که کند و لبهای شیدا و بر غایت شک و توبه از دود و کجاست زنده زان این  
بر زبان اهل بیت که میکنند مردان این بر مردان عزت مانا که کنند ای فاطمه  
چون روز قیامت که تو از برای زانی این رخسار کعبه و من از برای مردان  
این ای فاطمه هر که از ایشان در قامت حسین را بسته باشد دست او را خواهم گرفت  
و داخل بهشت خواهم کرد ای فاطمه هر چه در روز قیامت که این که چشمی که  
حسین را بسته باشد **فرمان** از جمله و قالیع جان سوز و مصیبت محبتش اندوز  
که وایع الم بر دل وستان میکند از ده شک و توبه از دود و کجاست زنده زان این

حکایت

حکایت حضرت امام است که در آن زمان که حضرت سید الامام عقال این حکایت  
متفقین صحبت است که در بازار حاکم تقه و در قلم را یا را می تحریر می نوشت  
در نشسته **خبر** که ظاهر با کلام زبان شرح از غم که بگذرد پنهان که این مصطفی  
بر زود بر سر آن مصطفی جو رسیده **خبر** که بکشد آنوقت که جان سوز این حکایت  
که بعد از آنکه هر که با او داد و دل خود را در آن زمان که در شبی بزمه زود بر زود  
دید که در کمالی که آنکه در غم و فوج ملائکه نازل میشوند و در برابر سر امام حسین  
ایستاده میگویند **است** عیالک یا ابا عبد الله ناله دیدای ای ارجمان فروع که در دنیا  
بر مردان بسیاری بود و در میان ایشان مردی بود در نهایت ضعیف و حقیر  
چون بر زمین رسیدند آن مرد و در دود و بخار آن سر رسید و در میان آن اورا بوی  
و از از او میگرفت و میگفت ای پدر از جسد وای غریبه وای که بر کشته من تو را  
کشید و از آنکه فرات شمع که در کمرش تورا از شعله شادی زود گری من جود تو  
محمد مصطفی این است پدر تو عیال تقی ایست برادر تو حسن محبتی هند میگوید که این  
اخبار او را نوشت و ده کدم ترش و در زان از خواب بیدار شد و دود را بر نزدیک  
سر امام حسین سر رسید و دیدم که زان سر مبارک اسطی است باستان برود  
پس رفتم که زود بیدار از خواب غفلت بیدار گفتم و بچشم دود خواب دیده ام از برای او  
نقل کنم اقلعون را در جایی که ایشان عیدم بعد از آنکه بسیار اورا در خانه نایک میگویند

که بر او بدو ارادت داشت با نهایت ذلت و خوف میگوید خداوند چه بد کردم که از بخت  
حسین بکار ببرم که بکشتن او این پیش از نقل کردم غم او را داشته سر بر زلفه کلاه  
گفت آنچون صحبت اهل بیت را طلب کرد و این ترا حیرت داشت در میان ما غن شام  
بهشت دترم در وقت بزمه سید الامام اهل بیت چون این را از بر بدیدند زود  
گفتند که اقل میگویم که ما را داشت و ای که صحبت گشتگان و تعزیه نمیدان  
خود را بر یکیم که حال فرصت عزاداری ما نماند بر زینت تو آن گفت ای زینت  
محال تعزیه را بر با خود توقع که سر بر آدم را با سرای می کشند بر ما فریاد  
قبول کرده و یک گفت ای زینت میگویم که زان فریاد می مانم که در شام چنانچه در فقر  
کشی که در تعزیه داری ما را و غایت زود گفت آنچه خواهد بکشد که کسی لغزشنا نیست  
و خانه از برای ایشان میماند پس از آنکه زان فریاد می مانم که در شام بود و بیک  
سجده بزمه زود با اتفاق صحبت از دکان که با مشغول تعزیه داری شد و چون مجلس  
تعزیه که بسته شد و حضرت امام حسین را از آنجاست بر سر مبارک امام حسین را  
باس بر شد بر طبق کشته بجهل تعزیه فرستاد و اینست تو آن که سر مبارک امام حسین را  
درما زجا بر خواسته اورا در گرفت و بر منده او کشید و آنوقت چنان غلغله و زلزله  
برایشان افتاد که زمین و آسمان بر او خفا شد بر زمین خواتون بر تو است و سر امام  
حسین را بر دم کشید و بر سرش جیبانید و دم کشیدم سرش را بر پشت و فاطمه سر

المر



گفتا که آنچه از شما برده اند از مال خود عوض میدهند هر شش ماهی یک بار مال خود را بخوبی  
ای نیز عوض مال دنیا نیست بلکه در میان موالی چند جا میست که در میان آنرا  
چند نام خالصه زهر است که من آنها را میخواهم پس بنمایند که آنجا را در کدام  
و گفتا که از شش ماهی یک بار در زمان را تو بعد از نماز عصر در پیشانی پست است و اهل بیت  
میشا که در نعمان بشیر را که از صاحب هفتاد و سه سال بود با اتفاق اهل بیت روانه مدینه  
نموده نعمان در تمام راه مانند غلامان کمال خدمت گذاری بجای آورده تا روزاربعین  
وارد کربلائی مصلی شدند اما روز آربعین که بیستم جمادی بود به پیش جابر بن عبد الله  
انصاری با جماعت انبیا مانع بریارت و قد مطهرت بایستادند که آمده بودند  
و اهل بیت بنزد آمدند که ملائکه بخون نظر داشتند بقبور رفته اند افشا خود را از  
شترها بر سر انداخته و بر روی قبر امام حسین (ع) افشا ز کافران کردی و زاری کردند  
جسمی از زان عراق و اهل بادیه بر سر خیز شدند و با تعزیه داری قیام نمودند و در یک  
از اهل بیت بخوبی توجه میکردند امام زین العابدین (ع) قبر پدر را در بر گرفتند  
بگریه گفت چو سارم نذر دهم می روی نشانی شهید داشت از غوری از آن زمان که من  
از خدمت شما دادم بهمان شکسته و بیمار و زار و بنحویم ای پدر بر زکوة و پارسا  
غبار که از نصیب تو به لای رسیده چه شکسته دارم تو از چشمهای مجاری پاشیده  
ای پدر بر زکوة و پارسا بدیدم و چو زحکایت شهید است نور اهل بیت

همان نام

چنان که گویای پدر زکوة را با تو چگونه بسر بردی رسول الله و تو چگونه بر زکوة  
جده ام فاطمه زهرا اودم اما سینه بروی قبر را افشا میگفت ای پدر زکوة را  
سبب چه بود که از آن گریه کنی و چه بودی و او که از اهل بیت گریه کنی ای پسر  
نمیدانم که بعد از آن چه کردی تو چون شهید شدی یا سیر کردی میم - بر سر آن که شهید شد  
بر کردی میم - ای پدر چه بود تو قوم کوخیزان کردند با ستم زده کان قطع گشتان کردند  
زنا نمودن و کان منع آنجا نشان کردند بر زکوة و سوار جاز را بودیم و غریبانه رفتند و در آنجا  
بودیم و باقی اهل بیت نیز بر یک بخوبی توجه کردند و تعزیه و دهم در آنجا برادر کردند  
که دهم خون دیدیم و همچون شهید چند روز در آنجا ماندند و بعد از آن مدینه رفتند اما  
چون سوار شدند مدینه رسیدند سر بر روی حرم را بر پا کردند و حضرت امام زین العابدین (ع) بنزد آمد  
طلعت و فرمود برود و اهل بیت مدینه نشوید و در آنجا بودیم و شهید را که سواران و اهل بیت را  
از آنجا اعلام کن بشیر نام گرفتند و در آنجا بودند و در مسجد رسول الله آمده اند و در آنجا  
ایستاده و مدینه و زاری بلند کردند و گفتا ای اهل بیت چه چشیده است ای پدر زکوة افشا  
که مانند اید و بنده کسین گشته در دایم از شک از دیده های من جارت بدن  
مبارکشان در زمین که مانند در میان خاک و خون افشا و در مطهرشان بر زکوة کردند  
و در شهر ما گردانیدند ای اهل بیت حق را بخوبی باس بر اهل بیت اینک بشیر مدینه آمدند  
و من فاضل ایشانم بوی شهید آمده ام اما اهل بیت بخوبی این برادر شهید و فغان و غم خویش

آنها را بر که از مهاجره افشا از نصار و کبار سر و پای برهنه با ناله و افغان  
و در آن کوپان از شهر بردن افشا و در مهاجره افشا شدند و میبایست آن کردند  
نموده و فغانی افشا که مهاجره جان از دهر و فغان افشا فغان بشیر میگوید  
من شهید بخوانم و اهل بیت با گریه زاری در روانه برون کردند و شورشی در مدینه  
پرسیدند که کسی را که در این احوال ندیده بوده یا نمی از آن بزرگتر گشته اند  
و بر یک از اهل بیت بر من گشته میگفت ای بشیر فغان و افشا که دی چشم بسته  
ما را افشا شد ای اهل بیت چون بدون رفتن زان بر زکوة فغان فغان میفرمودند  
و حضرت امام حسین را ندیدند و گفتا ای زینت دایم کلشوم امام حسین را چه کردی  
ای میگفت چشمتان که دیگر میگفت ای که کوه کوه ایوان نام و دیگر ایضا صفیری بر سر  
لقه چون یاران و دوستان را ندیدند و فغان افشا و فغان امام حسین را راجع افشا  
دیدند و فغان فغان و فغان بر آوردند که زین مدینه بر زکوة و فغان فغان افشا  
کردند آن زمان غریب روان شدند و بوی سینه و زینت افشا و فغان افشا و فغان افشا  
سرویش با گریه و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا  
باز پس میگفت و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا  
باز پس میگفت و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا  
روان از دیده دشمنان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا و فغان افشا

نادر الخ



از آن مسافری

میرفت: یکا بیکان کوی نعلین برادران میرفت: بنظر اسکی فهم کلاه برادر  
زایل پست اول آورده باغ میشت: شوکه نایب دهل کدم تو اهر: پیش نظاره کنه  
حالت برادر انا: داد داد او الوقت اسلم زوجه: رول انا: از حجره خود بیرون انا  
دید شیشه که خاک بر او بود: چون شیشه بیک دست گرفته دست دیگر دست فاطمه  
بیمار را که در حمام حسین آورده گرفته پیش او ایستاده چون ایشان یکدیگر دیدند  
چگونه چه واقع نشد: معنی در الوقت: برایش که دیده روزگار از هر نیکو چون فاطمه  
اهل بیت اسباب پوشش دیده و نام زکدان که بانه با جاک و مو با برش نغمه  
رو به پیش کرده گفت ای عه: پدر مهربان من یک است که نه تاسه: پدر نورالاه اورا  
خریدم ای عه: در وقتیکه پدرم سفر را میرفت: من انا او گرفتم که بچان پدر انا  
خوبه بر پدرم فرمود انا نور دیده تو بهاری چون من بکلاه برسم برادر دست را  
میخرفت که تو را بیاورد: البته بر پدرم از من فراموش کرده ای عه: برادرم کا اوج  
دو آورده: کا سفر که بر روی انا اهل بیت کرده گفت ای عه: که پدرم را برادر  
چرا نیاورد: که است شمع گشتن زینت نقاشی برشته برادر: همان انا  
فغان ناله و شکون دیگر پوشیده: از آن مصیبت آن بچان: که انا پیش برادر انا  
فاطمه را در بر گرفته و از آن را بر گرفته: بعد از آن انا تسلیم پیش از آنی داده و  
کنند: کان حسین را دعه: ثواب بسیار داده: اهل بیت را بخانه برد: و انا

۱۹۹۰

[illegible]



۱۰۰

اولا الله جل جلاله فی ثوابه شد که شب بیهوش روی و گرد روی و حال آنکه در آن وقت  
و فعل کرده اند و بر سر روی چندی نقر در آن نشسته اند حضرت فرمود ای یوسف  
و موضوعیست و قدرت خدا و بزرگای اهل بیت مصطفی از آنست که در آنجا و در آنجا  
اولین و عزیز از روی آلوده بپوشیده اند از آنجا بپوشیده روی پاک کرده اند که شود  
بسیل حضرت مشغول به دعا خواندن شد چون نظر کردم آنحضرت را ندیدم بعد از آن  
و دم آنجا بپوشیده بر روی مصطفی خجسته پدید شد و آنجا بر روی خود که داشت آنرا  
بیمای آنحضرت از باز می داشت روزی که گفت مستحب بود که چون غربت آید از آن  
طلب کنم و میبایست نام آن حضرت را شتابان در بعضی ایمن در دم کند و در گشای زدن شود  
و بعد از آن سرخ و بعد از آن سبز زینهار که در آن وقت با من سخن نگونده و بر تن نگذاشته  
و دعات کنم احوال را مطلع بر احوال این روز است که از این سخنان من مکتور  
و حزون شدم و منتظر دعه آنحضرت بودم تا که بعد از آن سخن از آن آب طلبیده چون  
آب خورد بپیکر گفت بود چنان شد پس گفت ایست این لحون که سندی من زنا گفت  
حکایت خواهد کرد که او را عرض نمود و پشیمان شد که این هر که سخن آید پس و او را  
غیر از بغیر و او را که بر کفش دم و آتاسیست میگوید چون لحظه برآمد دیدم جوان  
زیبارو را که در آنجا نشسته و تابان میبرد نشسته و پیشتر این مردم بود که بخت  
عظیم در پسوی آنحضرت نشست پس از او در بر کشید و سخن چند با او گفت و با او در

ایضاً

[illegible]











زیارت بشارت نهایت ما کشف کجای حقیقت می نمایم یا میندیم که بمقتضای  
 حدیث نبوی حضرت ابن عباس علیه السلام در روز عید یوم النحر در میان  
 صوات الله علیه چنین فرمود که من بعد از آنکه از کعبه خارج شوم و در میان  
 و حجتان و شیعیان در میان خود کلمات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 بخبر است اما چنین است که اگر کسی که زیارت کند در حال صیامت یا بعد از نماز  
 یا زیارت کند بعد از نماز یا زیارت کند برادر تو را یا زیارت کند تو را از اوقات  
 بر من که زیارت کند او را در روز قیامت و خلاصی کند او را از کشتن و از کشتن  
 امام رضا علیه السلام در وقت که از امامی حقیقی بگردن و دست و شصت و هفتاد و نه  
 آن حق را از آنکه باید بر وی است ترا زیارت کند پس هر که زیارت از زیارت کند از آنکه  
 شوق و محبت و تصدیق که هیچ چیز آن فرموده اند انچه ایشان تفسیر است  
 در روز قیامت زید شمام روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که خدمت حضرت  
 عرض کردم که چه نوعی است که زیارت کند یا از شرف حضرت فرمود که زیارت و مثل  
 ثوابی است که زیارت کند حضرت صادق علیه السلام فرمود که زیارت که زیارت کند  
 بخبر است از امام حسین علیه السلام که هر که زیارت کند در حال صیامت یا بعد از نماز  
 یا زیارت کند تو را یا زیارت کند تو را در روز قیامت او را  
 از هولای قیامت و شرف و تبارک و تعالی که او را بدرجه خود برسانم بشیر دان

گوید

گوید عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام که یا رسول الله در بعضی اوقات حج ارفق  
 فوت می شود پس در روز عید زیارت قبر امام حسین علیه السلام فرمود که زیارت  
 خوب میکند ای بشیر هر مومنی که در غیر عید زیارت کند قبر حسین را در حال نماز  
 امام خود یا نه چنین با و عطا کند ثواب است حج مرد و بیست هزار مقبول است  
 چهار یا پنج مرتبه با امام و کسی که زیارت کند او را در روز عید عطا کند حق تعالی  
 ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول و هزار جاهد یا پنج مرتبه با امام عادل را در وقت  
 عرض کردم در زیارت قبر امام حسین علیه السلام که می خواند زیارت ثواب حج بر آن حضرت است  
 غصبت نمائید که فرمود ای بشیر هر کسی که در وقت که زیارت قبر حسین علیه السلام  
 در روز عید پیش میکند یا کلمات پس متوجه زیارت می شود خداوند تعالی بفرمود که  
 بر می دارد ثواب حج کامل و عمره با و عطا فرماید مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود  
 که خداوند تعالی اول نظر رحمت میکند بر دوایر در شصت و هفتاد و نه و اول نظر رحمت  
 عفات زیر که در اهل عفات و دل ز نای باشد و در میان دوایر حسین در زیارت  
 عذ و دل ز نای خود اهل بود مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که زیارت کند  
 قبر حسین را که از آن خبر مانند بل کرده که مرد خانه او باشد پس از آن بل عطا کند  
 مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که زیارت کند در روز عید  
 بقبر حسین علیه السلام و بخوار آلوده که صلوات بمنوات بر آن حضرت است و شفا میکند

از برای زیارت حسین و میگوید با و خدا یا ایشان زوایر حسین افروزی ایشان در کشتن  
 مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که زیارت کند حسین را در حال صیامت او را  
 امام خود یا نه چنین با و عطا کند ثواب است حج مرد و بیست هزار مقبول است  
 مکتوبی که زیارت کند حسین را در روز عید ثواب است حج مرد و بیست هزار مقبول است  
 او را در وقت که او را امام خود برانده دست با من و لایست آورده باشد و در وقت او را  
 رعایت کند مردی که خدمت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که زیارت کند  
 در شب که زیارت آن حضرت دفع میکند خانه بر سر خرابش من و غرق شدن و مویقتن  
 و جان فواید و در زیارت حسین و بیست هزار مرتبه که او را با ماست او را در پیش  
 از جانب خدای عزوجل مردی که خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون شصت و هفتاد و نه  
 می باشد منادی از عرش ندا کند ای زیارت حسین را کرده بخانه های خود که آن خانه ها که زیارت  
 و مرد ثوابی که خدا در ولایت مردی که خدمت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که زیارت  
 پدر را در بغل مانند کسی که زیارت کند تو را و امام و امیر المؤمنین را  
 مردی که خدمت امام رضا علیه السلام فرمود که زیارت قبر پدر مثل زیارت قبر محمد است  
 و ثواب مردی که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که زیارت قبر پدر در طواف فضل است  
 از زیارت قبر حسین علیه السلام که هر که زیارت کند آن را زیارت میکند و آن پدر را  
 زیارت نمی کند که هر که زیارت کند آن را زیارت میکند و آن پدر را زیارت میکند

شیعیان را

شیعیان را از زیارت قبر من در طاس را برست در نزد خدا یا بر ریح را و میگوید  
 عرض کردم خدمت امام محمد باقر علیه السلام که یا بر ریح حضرت صادق علیه السلام که بر زیارت  
 یا بر ریح کسی که او را امام محمد باقر علیه السلام مردی که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که زیارت  
 مردی از اولاد من امام موسی علیه السلام اسم ایمر المؤمنین باشد پس در روز عید  
 طوس خورشید او را از شهر شریف بخواند که در آن زمین خورشید او را در پیش خواند که  
 پس کسی که او را زیارت کند در حال صیامت او را امام محمد باقر علیه السلام با و عطا کند ثواب  
 کسی را که بر پیشانی که مال و جان خود را در راه خدا بگذارد باشد مردی که خدمت  
 امام رضا علیه السلام فرمود که هر که امام محمد باقر علیه السلام زیارت کند بیست و شصت و هفتاد و نه  
 در قیامت مردی که خدمت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام  
 کسی که زیارت کند پدر را در طاس را برست در نزد خدا یا بر ریح را و میگوید  
 رسول خدا فرمود که هر که در پیش شصت و هفتاد و نه از عرش خورشید او را در پیش خواند که  
 زیارت کند که هر که زیارت کند آن را زیارت میکند و آن پدر را زیارت میکند  
 فرمود که زیارت کند که هر که زیارت کند آن را زیارت میکند و آن پدر را زیارت میکند  
 و اسم اسم او باشد و اسم پدر او اسم امیر المؤمنین باشد پس در روز عید  
 او را زیارت کند در حال صیامت او را امام محمد باقر علیه السلام با و عطا کند ثواب  
 بعد از زیارت کان و قطرات باران در برکت درختان مردی که خدمت امام رضا علیه السلام



فرمود که هر که مرا زیارت کند در زمین خزان من و در خلاصی کنم در ششده کشته  
روز قیامت در دست چادر وقت بیدار نماید و عمل او در نزد بلوط در نزد  
میزان مرد است که حضرت صادق فرمود کشته می باشد فرزند من در ملک  
خزان در نزد طوطی که زیارت کند او را و حق او را بشت من دست او را  
نخواهم گرفت و در اصل بشت خواهم کرد اگر چه اهل کبک کشته را در کشت چو بخت  
نشان من حق او حضرت فرمود چنانکه او امام مفضل را کشته است و بخت من در کشته است  
کسی که او را زیارت کند حق تعالی او را در هر هفتاد شهید که در پیش روی یارو اند  
نمیداند چنانکه مرد است که حضرت از اهل خزان بخت حضرت امام رضا ع  
کرد که یارو را کشته و در خواب دیدم که یارو را که میگفت که چگونه خواهد بود  
ای اهل خزان در وقت که دفن شود در زمین شما باره تن من چگونه حفظ است  
خواهد کرد امانت را چگونه خواهد بود در وقتیکه چنان شود در خاک ششده  
بر سر قبرش بود که من عوفی در زمین ششده و من باره تن من بخت ششده امانت  
و ششده بخت ششده که زیارت کند و حق را بداند بر ششده و در آن حق ششده  
او بخت در روز قیامت و کسی که ششده او بخت ششده بخت ششده که کشته  
بعد از من در ششده باشد مرد است که حضرت امام رضا ع فرمود با با بخت  
که ای با بخت ششده که کشته باشد مقتول شهیدیم بر عرض کرد یارو را کشته

نور

تو را که شهید خواهد کرد در ششده بود که با آن خلق خدا را از ششده شهید خواهد کرد و بعد از آن  
دفن خواهد کرد مراد بلا در بخت بر کسی که زیارت کند مراد عزت خدای تعالی میکند  
با کشته از صدیق و صد هزار حاج و معجزه و صد هزار جهاد و مشهور خواهد شد در ششده  
و در رجعت بلند بخت با آن خلق خواهد بود مرد است که حضرت امام رضا ع  
فرمود که در زمین خزان بخت که بعد از این محلی تردد ملائکه خواهد بود چنانکه  
فوج ملائکه از کسان نازل شوند و فوجی بالا خواهند رفت تا روز قیامت را در  
عرض کرد که آن کدام بخت بخت حضرت فرمود زمین طوطی ششده که این زمین  
رو بخت از زمین بخت کسی که زیارت کند او را این زمین مثل کسی است  
که زیارت کند رسول خدا را و خدای تعالی ثواب از حج مرده و از عمره مقبول داد  
عطا فرماید من و پدران من ششده او بخت در روز قیامت مرد است  
که یارو را کشته فرمود که زوجه بخت که باره از تن من در زمین خزان دفن شود و منی  
که او را زیارت کند خدا چنانکه از برای او بخت را در حرام کرد و بعد از آن بخت  
از حضرت صادق ع مرد است که چون از لواحق امام رضا ع رفت از جانب حق تعالی  
با و در محلی که ای محمد نور امتحان میکند پس هر اول آنکه خود عیال خود را از برای  
و محتاجان بخت بر کشته دوم آنکه بر کشته و از برای بخت خود بخت ششده  
آنکه بعد از او با بخت او بخت و مصیبتی است که او را کشته و تو بهر آنکه بخت

در وقت آمدن برادر که تغفیل می کند در وقت از حق حشای بخت  
و با بر طریق خواهند بود تا وقتیکه ظهور قائم آل محمد و بعد از آن یارو را بخت  
خواهند بود اینها را بر از حدیث احمد نقل کرده که او گفت که بخت بود که هر ما  
بخت بر زیارت حسین مرت و چون بر او را بخت و ضعیف شده و زیارت  
نرفت و بعد از آن پیاده بر زیارت رفت آن بخت میگوید که چون زیارت کردم  
مراد بخت بود در خواب دیدم که حضرت امام حسین از قبر برون آمد و متوجه من شد  
و گفت که ای محمد چرا در قبل از این من مرغان بودی و زیارت نمی کنی  
عرض کردم ضعف را در یافته بخت تقصیر من است که بخت عرض کردم که ای محمد  
حدیث از شما شنیده بخت میگویم که انشاء الله بخت ششده که با آن صحبت بخت  
حضرت فرمود که عرض کردم که از شما روایت کرده اند که ششده فرموده اند که هر که در حال  
حیات خود زیارت کند مرا من بعد از حیات او را زیارت خواهم کرد حضرت فرمود  
با آن حدیث صحیح است و این را من روایت کرده ام و اگر او را از آن حدیث بخت  
با و من می آورم مرد است که روزی حضرت امام حسین ع در خدمت بخت کلاه  
خود بود حضرت او را بخت و ملاطفت فرمود و بخت گفت که بخت است  
داری این طفل را و بخت بخت میگوید که تو را دیدن این طفل حضرت فرمود که  
چگونه است امام و حال بخت که روزی بخت من است با آن اعیان که در روز بخت

رضی بختی و شکر کنی بر صحیح از حدیث بیان فرمود حضرت رسول الله فرمود  
بخت و آنکه التیر را چون خدا حکم تو را تسلیم کردم و بقضای تو بخت ششده و تو حق  
صبر از تو میطلب بر بخت ای تو فرمود اما برادر است بخت بخت که  
در روز قیامت بخت بخت و در خرابی می سپارم که هر که در خرابی خود دل  
بخت بخت و در از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
خال که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بر خلق پس بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
و فرزند خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
عطا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
که ام و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
مرد است که حضرت امام رضا ع بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بر بخت که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
از برای بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
تو دیده خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

در وقت



جفا کار در اقبال نشسته و قائلان او در چشم خفته باشند و بدانکه هر که او را زیارت  
کند ثواب حجی از حجهای من برای او نوشته شده عایشه از وی استعادت گفت  
ثواب یک حج تو حضرت فرمود با و حج من نوشته شده از برای او عایشه استعادت  
و حضرت زیاده کرد تا اینکه خود ثواب هفتاد حج از حجهای من از برای او نوشته شود  
بر سر حضرت بود عایشه هر منده که مشیت او بخیر و سعادت او قرار گرفت باشد  
حق تعالی او را در دنیا و آخرت حاجت دهد و زیارت حسین را در کسب ثواب کند  
حسین را و حق او را بشناسد خدا را تعالی او را در علم اعلیٰ با ما رفیق خواهد کرد  
از حضرت صادق مرویست که هر که حق تعالی چهار چیز بکسرت امام حسین ع کثرت  
آورد آنکه ایام زیارت را از قرین را از جمله عمر او حساب نمی کنند دوم آنکه دعا و گفت  
قبیله او می باشد سیم آنکه تربت مطهر او شفا دهد در دلت چهارم آنکه از غلظت این  
اولاد او می باشد این چهار چیز بکسرت ظاهر است که او واقع شده که در هیچ عصر کسی نبود  
از حضرت صادق مرویست که هر که بسم و سایر اوستیای دعا و خطبه حضرت حسین  
میفرماید که با جمیع زیارت کنندگان حسین را میسبایم بخداوندی که ما را متنا  
در نزد او ضایع نخواهد شد و اگر زیارت کنندگان حسین قدر و منزلت و ثواب  
و فضیلت زیارت آنحضرت را بدانند که این جمیع الهامی خود را در راه زیارت  
صرف نمایند که در شش قتل خواهند کرد و بجز زیارت و هر که زیارت او را فرستد

توفیق

حضرت فاطمه نظر او میکند و او را دعا میکند و هر یک کلاه و خنجر از جانب برادر کار  
از برای او ستوان می کنند مرویست که حضرت صادق ع فرمود بجای بر سجده که بجای  
چون قدر من است از خزان غنائم که بجای بر کوه عرض کردم که روز حضرت فرمود زیارت  
او هر دو کفتم با یار کوه کوه آن حضرت فرمود بخونجی که کوه را ثواب زیارت گفت  
بشارت آدم کفتم علی فدای تو شوم حضرت فرمود که هرگاه کسی مبتلای زیارت هجتم  
حسین شود اهل کسب ثواب است و همد که طایفه از فلان عالم زیارت سرور شهید است  
که این که از خزان غنائم بر دهن برده حق تعالی بجز هر آنکه کلاه بر او نهد بکشد که بر او صلوات  
میفرستد تا بر سر حسین رسد و هر گاه کسی که بر سر او در راه زیارت ثواب میدهد که در راه  
خدا چون خطبه باشد با و کسرت میفرماید و چون داخل روضه مقدسه مشرف شود دست  
بر صحن او می کشد از هر بر او صلوات میکند که طایفه از کسب ثواب زیارت او را فرستد و در کار عالم  
و جمیع فرشتگان بر او صلوات میفرستد تا از غار زیارت فارغ شود و بگوید که گفت  
تا آنکه در عمارت حسین ع بجای آید حق تعالی ثواب از حج و عمره و هزار مرتبه از او کند  
و هر چه در راه خدا ادا کند ثواب فرماید و چون از نزد حضرت حسین ع بر میخیزد که بجز از خود  
روشنایی نمیکند که نورش بحال قوای منده بدست می آید و دستکش از دست  
حق تعالی جمیع کنندگان نور آنهم زده و آن زیارت را در آن سال ببرد حق تعالی بید قدرت  
خود فیض روح او کند و او را بیکسری و از آنکه در راه زیارت او را در کسب ثواب بوی غنی

زیارت کند من در روز قیامت او را زیارت کنم قسم بخدا اینکه تمام را به نبوت برگزیده  
و ما با ما است مخصوص که دانیده که زیارت کنندگان من در روز قیامت عز و جلال  
ترا جمیع طایفه بخوانند بود مرویست که از حضرت صادق ع فرمود هر کس که زیارت  
کند بر حسین ع فدای تو شوم او را بر طرف کرد و در غایت آن زیارت کند که حضرت صادق ع  
فرمود هر که زیارت او را از برای حق تعالی بخواند و در هر روز در راه  
کاو از زیارت کند در تحت قیبه او دعا کند حق تعالی او را شفا دهد و مرض و ناخوشی  
از او برطرف شود مرویست که حضرت صادق ع فرمود که هر که در شب عاثر از نزد قبر امام  
حسین باشد و زیارت کند در روز قیامت محبتش از محبت من بخونجده او ده به محبت  
خبر که در میان محمد احمی بخواند باشد و هر که در شب یا روز عاثر از زیارت کند  
آنحضرت را چنان باشد که در پیش روی آنحضرت شمشیر باشد مرویست که از حضرت  
صادق ع فرمود که هر که در روز عرفه زیارت کند حضرت امام حسین ع حق او را بپشت  
داور امام و در طایفه و از بزرگواران و ثواب از حج و عمره و هزار مرتبه  
مقبول و هزار جهاد که با پنجره مرسل کرده باشد و او گفت یک است ثواب و توف  
عرفات حضرت از وی غضبناک نظر کرده فرمود بنده مؤمن چون در روز عرفه از  
قبر آنحضرت حاضر شود و در عزت غلظت کند و متوجه زیارت آنحضرت شود هر گاه که بر سر او  
ثواب یک حج و عمره از برای او می نویسد در روز عرفه حق تعالی او را اول نظر رحمت

آن چهل هزار فرشته با و رفیق میشوند و بر او صلوات میفرستند تا بوی غنی باشد  
و چون در حلقه مشرفه ملائکه میگویند خداوند این بنده زیارت و دعا تو را کرده بخانه  
خود رسید ما بجای اویم خطایب که ای ملائکه بر در خانه آن بنده باشید تا وقت قیامت  
او بزرگ من مشغول باشید و ثواب آنرا در نامه عمل این بنده ثبت کنید و چون آن  
بنده را وفات در سر عرض کنند بر او در کار بنده تو وفات کرده ما بجای اویم  
خطایب که بر سر قبر او بجا آوریم تا روز قیامت و در تسبیح و تکریم کسب ثواب  
ایشا را در نامه عمل او بنویسد مرویست که حضرت امام موسی ع فرمود که هر که زیارت  
کند فرزند من علی او را در هر روز ثواب او را که است کند ثواب هفتاد حج مقبول عرض کرد  
هفتاد حج فرمود هفتاد هزار حج فرمود خطاب حجی که مقبول نشود و هر که زیارت کند  
فرزند ما ابی در نزد خداوند چنان است که زیارت کرده باشد خدا را در هر روز چون  
روز قیامت آنحضرت چهار کس از اولاد و چهار کس از کفرین را در روز عرفه میبازد آنهم کس  
از اولاد نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آقا چهار کس از کفرین محمد و علی و حسین  
صلوات الله علیهم پس هر کس که در روز عرفه در هر روز در پیشگاه خداوند  
با امام و بالاترین درجه نواز گشت ترین نواز و اولاد من عا باشد مرویست که حضرت  
امام رضا ع فرمود که هر که زیارت کند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
و هر که زیارت کند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز

زیارت







d. 11 pp di.

این بلا کار هر چه است این را این عالم  
سال بود که این دنیا از پیشم و آن روز  
من بختی برستم و این یک چوس سه واث را  
از روزی که در عهد پیرفتم داشتم و آنرا شاعلا  
اگر سلاشی باشد بر من و یا لشی فایا به گرام  
و اگر شیانان مرا گول نه زنی و بخوام کسی ایاد  
به گرم که نالام دارد آن کسی نه شدم و آن روز  
خانی است که روفنه بسیار خوب است که حد  
و حساب ندارد و این به خوشی زیاده پیر

[illegible]



360 110  
c  
11/11/17



